الفوز الکبیر فی اصول التفسیر

از تصنیفات

مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی والد ماجد مولانا شاه عبد العزیز قدس سرهما



برای تفهیم معانی قرآن عظیم و اسلوب طریق نظم و نسق آن

بتصحیح خیر خواه خلق الله هیچمدان عبد الله ولد

سید بهادر علی مرحوم

در مطبع احمدی سنه ۱۲۸۹ هجری

مقام شهر بچهرایو متعلقه ضلع مو گلی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم



نعم الهی درباره این بنده ضعیف بی شمار اند و اجل آنها توفیق فهم قرآن عظیم است و سنن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر کمترین امتیان بسیار اند و اعظم آنها تبلیغ فرقان کریم است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را تلقین فرمود بقرن اول تا ایشان بقرن ثانی رسانیدند همچنان او بیک آنکه این درمانده را نیز از روایت و درایت آن حصه رسید اللهم صل علی هذا النبي الكريم سيدنا ومولانا وشفيعنا افضل صلواتك وايمن بركاتك وعلى اله واصحابه وعلماء امته اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين ٥

اما بعد می گوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم عاملهما الله تعالی بلطفه العظیم چون برین فقیر دری از فهم کتاب الله کشادند خواست که بعضی نکات نافعه که در تدبر کلام الله یاران را بکار آید در رساله مختصره مضبوط نماید امید واری از عنایت بی غایت حضرت باری آن است که طالب علمان را به مجرد فهم این قواعد راهی واسع در فهم معانی کتاب الله کشاده گردد که اگر عمری در مطالعه تفاسیر یا کذرانیدن آنها بر مفسران علی انهم اقل قلیل فی هذا الزمان بسر برند بآن ضبط و ربط بدست نیارند وسمیتها بالفوز الکبیر فی اصول التفسیر • وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو حسبی ونعم الوکیل

ومقاصد این رساله منحصر است در پنج باب • باب اول در بیان علوم خمسه که قرآن عظیم بطریق تنصیص بر آنها دلالت فرموده است وگویا نزول قرآن بالاصالة برای آن بوده است

باب دوم در بیان وجوه خفاء نظم قرآن به نسبت اذهان اهل این زمان وعلاج آن وجوه باوضح بیان باب سوم لطائف نظم قرآن و شرح اسلوب بدیع آنها بقدر طاقت قوم ...

در تفسیر صحابه و تابعین • باب پنجم در ذکره جمله صالحه از
شرح غریب قرآن و اسباب نزول آن که مفسر را حفظ آن
مقدار ضرور است و خوض در تفسیر بدون ضبط آن ممنوع
و محظور • باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم
بطریق تنصیص بیان آن فرموده است باید دانست که معانی
منطوقه قرآن خارج از پنج علم نیست علم احکام از واجب
و مندوب و مباح و مکروه و حرام خواه از قسم عبادات باشد
یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدنیه و تفصیل این علم ذمه
فقیه است • و علم مخاصمه با چهار فرقه ضاله یهود و نصاری و مشرکین
و منافقین و تفریع برین علم ذمه متکلم است • و علم تذکیر بآلاء الله
از بیان خلق آسمان و زمین و الهام بندگان بآنچه ایشان را
در می بایست و از بیان صفات کامله او تبارک و تعالی • و علم
تذکیر بایام الله یعنی بیان وقایعی که آفریدگار تعالی ایجاد
فرموده است از جنس انعام مطیعین و تعذیب مجرمین •
و علم تذکیر بموت و مابعد آن از حشر و نشر و حساب و میزان

باب اول

در جنت و نار و حفظ تفاصیل این علوم و الحاق احادیث و آثار مناسب به آن وظیفهٔ واعظ و مذکر است و بیان این علوم بر وجه تقریر در حرب اول واقع شده به روش تقریر متاخران پس در آیات احکام اختصار که قاعدهٔ متون نویسان است و تنقیح قواعد از قیود غیر ضروریه که صناعت اصولیان است التزام نه فرمود و در آیات مخاصمه التزام به مشهورات مسلم و خطابیات نافعه اختیار نمود نه تنقیح براهین بر روش منطقیان مناسبت در انتقال از مطلبی به مطلبی چنانکه قاعدهٔ ادبای متاخرین است رعایت نکرد بلکه آنچه القای آن بر عباد خود مهم دانست آنرا نشر فرمود هرچه مقدم شود گو شود و هرچه موخر شود گو شود عامهٔ مفسرین هر آیتی را از آیات مخاصمه و آیات احکام بقصهٔ مربوط بنازند و آن قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق آنست که قصد اصلی از نزول قرآن تهذیب نفوس بشر است و درهم شکستن عقاید باطله و اعمال فاسدهٔ ایشان پس وجود عقاید باطله در مکلفین سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال فاسده و جریان مظالم درمیان ایشان سبب نزول آیات احکام

است و متنبه نشدن ایشان گرید کر آلاء الله و ایام الله و وقایع
موت و مابعد آن سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیات
قصص جزئیه که تصدیع روایت آن کشیده اند چندان دخیل
نیست الا در بعض آیات که آنجا تعریض است بواقعی از
وقایعی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده
یا پیش از زمان آن حضرت بظهور پیوسته اند و [illegible] ری که
سامع را از شنیدن آن تعریض حاصل می شود بدون بسط
قصه زایل نمی گردد پس لازم آمد که این علوم را بوجهی
شرح کنیم که مؤنت ایراد قصص جزئیه لازم نیاید ۰ فصل ۰
در قرآن مجید با چهار فرقه ضاله مخاصمه واقع شده است
مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این مخاصمه بر دو قسم
است یکی آنکه آن عقیده باطله را بیان کند و تقبیح نماید بمجرد
شناعت او و بر آن انکار کند پس دیگر آنکه شبهات ایشان
ذکر نماید و آنرا بادله برهانیه یا خطابیه حل نماید اما مشرکین خود
را حنفا می گفتند و دعوی تدین بملت ابراهیمی می کردند و حنیف
کسی را گویند که بملت ابراهیمی متدین باشد و شعار آن ملت

باب اول

(۱)

ز الازم گیرد شعارات ابراهیمی حج خانه کعبه است و استقبال آن در نماز و غسل از جنابت و ختان و سایر خصال فطرت و تحریم اشهر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات نسبیه و رضاعیه و ذبح در حلق و نحر در لبه و تقرب بذبح و نحر خصوصا در ایام حج ذو در اصل ثابت وضو و نماز و صوم از طلوع فجر تا غروب و صدقه بر یتامی و مساکین و اعانت بر نوائب حق و صله ارحام مشروع بود و تمدح به فعل این اشیاء در میان ایشان جاری بود اما جمهور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان کان لم یکن شده بود و تحریم قتل و سرقه و زنا و ربا و غصب نیز در اصل ملت ثابت بود و انکار بر فعل آنها فی الجمله جاری اما جمهور مشرکین مرتکب آن بودند و بحکم نفس اماره میرفتند و عقیده اثبات خدای تعالی و آنکه خدا خالق آسمان و زمین است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و مجازی عباد بر اعمال ایشان و مقدر حوادث قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان بندگان مقرب خدا اند و مستحق التعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان بران دلالت

می کند از جمهور مشرکین در این عقاید شبهات بسیار ناشی از استبعاد آن امور و عدم دلنشینی باور آن بهم رسانیده بودند و گمراهی ایشان شرک بود و تشبیه و تحریف و انکار معاد و استبعاد در رسالت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فاش بودن اعمال قبیحه و مظالم در میان یکدیگر و ابتداع رسوم فاسده و مندرس ساختن عبادات • شرک آن است که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از ان بکن فیکون می شود یا علم ذاتی از غیر اکتساب بحواس و دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفای مریض یا لعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از وی تا بسبب آن کراهیت تنگدست یا بیمار و شقی گردد یا رحمت فرستادن بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ معیشت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور عظام هیچ کس را شریک نمی دانستند و چون خدای تعالی بر کاری ابرام فرماید هیچ یک را قدرت ممانعت اثبات نمی کردند بلکه اشتراک ایشان در امور خاصه به بعضی بندگان بود گمان می کردند که مانند

آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک می فرستد و ایشان را در امور جزئیه تا وقتیکه حکم صریح پادشاه نشده است مختار و متصرف می دارد و خود بتدبیر امور جزئیه بندگان نمی پردازد و جو لا که سایر بندگان بتهاره می کند و شفاعت بتهاره در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول می نماید همچنین مالک علی الاطلاق جل مجده بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت داده است و رضا و سخط ایشان در سایر بندگان اثر می کند پس واجب می دانند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول مالک مطلق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در مجازی امور درجه پذیرائی یابد و بملاحظه این امور سجده بسوی ایشان و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه به قدرت کن فیکون برایشان تجویز می نمودند و صورتها از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیده قبله توجه بآن ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگ ها را بذاتها خود معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت و تشبیه عبارت از اثبات صفات بشریه است خدا را تبارک و تعالی پس ایشان می گفتند

کرمانیکه دختران خدا اند و می کنند شفاعت بندگان خود قبول
می کند اگرچه خدا مند نباشد چرا که بادشاهان به نسبت امرای
کبار گاهی چنین می کنند وعلم وسمع وبصر که لایق جناب الوهیت
است چون در ذهن ایشان جا نمی گرفت بر علم وسمع وبصر
خود قیاس می کردند و در تجسیم وتحیز می افتادند وبیان تحریف
آن است که اولاد حضرت اسمعیل علیه السلام بر شریعت جد
بزرگوار خود بودند تا آنکه عمرو بن لحی لعنة الله علیه پیدا شد وبرای
ایشان اصنام وضع کرد وعبادت آنها مشروع ساخت ویله
کردن بحایر وسوایب وحام واستقسام بازلام ومثل آن برای
ایشان اختراع نمود واین حادثه پیش از بعثت آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک سه صد سال وقوع یافت وآن
جماعت درین باب تمسک بآثار آبای خود می نمودند وآنرا یکی از
حجج قاطعه خود می دانستند اگرچه انبیای سابق بوجه مختصر
بیان فرموده اند اما باین شرح وبسط که در قرآن عظیم مذکور
است هذا جمهور مشرکین بران مطلع نبودند ومستبعد فهم ایشان گشته
واقع شناعه اگرچه بنبوت حضرت ابراهیم وحضرت اسمعیل

بآنکه به نبوت حضرت موسی علیهم السلام نیز اعتراف نموده بودند اما حجابات بشریه که حجاب جمال با کمال انبیا است ایشان را تشویش می داد و حقیقت بعثت الهی که مقتضی بعثت انبیا است نشناختند چون مالوف بمماثلت رسول بمرسل بودند آنرا استبعاد می نمودند و درین باب شبهات واهیه نا مسموعة درمیان می آوردند مانند آنکه محتاج بشراب و طعام نبی چرا باشد و خدای تعالی فرشته را چرا نه فرستد و بهر آدمی جدا جدا چرا وحی نازل نکند و علی هذا الاسلوب و اگر در تصویر حال مشرکین و عقاید و اعمال ایشان توقف داری احوال منحرفان اهل از زمان خصوصا آنانکه باطراف دار الاسلام سکونت دارند ملاحظه کن که ولایت را چه خیال کرده اند و با وجود اعتراف بولایت اولیا متقدمین درین زمانه وجود اولیا محال میدانند و قبورها و آستانها میروند و انواع شرک بعمل می آرند و تشبیه و تحریف چگونه در ایشان راه یافته است و بحکم حدیث صحیح لتتبعن سنن من قبلکم ازین آفات ایچ چیز نیست که امروز قومی مرتکب آنند و معتقد مثل آن عافانا الله

سبحانه عن ذلك بالجمله خدای تعالی برحمت خود آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم درمیان حرب مبعوث ساخت و آن حضرت را باقامت ملت حنیفیه امر فرمود و در قرآن عظیم با ایشان مخاصمه نمود و در مخاصمه تمسک به مسلمات ایشان از بقایای ملت حنیفیه واقع شد تا الزام محقق شود پس در جواب اشراک اولا طلب دلیل است و نقض تمسک به تقلید آبا و ثانیا عدم مساوات این بندگان با خدای تبارک و تعالی و اختصاص خدا باستحقاق اقصی غایت تعظیم بخلاف این بندگان و ثالثا بیان اجماع انبیا برین مسئله وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون و رابعا بیان شناعت عبادت اصنام و سقوط احجار از مراتب کمالات انسانیه فکیف مرتبة الالوهیت و این جواب مسوق است برای قومی که اصنام را معبود دانند و جواب تشبیه اولا طلب دلیل است و نقض تمسک به تقلید آبا و ثانیا بیان ضروری بودن مجانست در میان والد و ولد و آن مفقود است و ثالثا بیان شناعت اثبات کرده شد مذموم

پیش خود خدا را تبارک و تعالی الربکم البنات و لکم البنون
و این جواب مسوق است برای قومی که به مشهورات و
مقبولات شرعیه خوگر شده اند اکثر ایشان به عالمین حدث بودند
و جواب ... بیان عدم نقل آن است از آئمه ملت و
بیان آنکه این همه اختراع و ابتداع غیر معصوم است و جواب
استبعاد حشر و نشر اولاً قیاس است بر احیاء ارض و
مانند آن و تنقیح مناط که شمول قدرت و امکان اعاده است
و ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الهیه است در اخبار بآن و
جواب استبعاد رسالت اولاً بیان وجود آن است در
انبیای متقدمین و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم *
و يقول الذين كفروا لست مرسلا قل كفى بالله شهيدا
بيني وبينكم * ومن عنده علم الكتاب و ثانیاً دفع استبعاد
به بیان آنکه انبیاء ... عبارت از وحی است قل انما انا
بشر مثلكم يوحي الي و تفسیر وحی بآنچه محال نبود و ما كان
لبشر ان يكلمه الله الآية و ثالثاً بیان آنکه عدم ظهور معجزاتی
که اقتراح آن می کنند و عدم موافقت حق با ایشان و تعیین

شخصی که پیغامبری آن می‌خوانند و یا فرشته را پیغامبر ساختن یا بهرکس وحی نزیر تادن بنابر مصلحت کلیه است که عقول ایشان از ادراک آن قاصر است و چون اکثر مبعوث الیهم مشرکین بودند این مضامین را در سور مکیه بتکرار با سالیب متعدده و بتاکیدات بلیغه اثبات فرمود و از اعاده آن مراتب کثیره تحاشی نه نمود آری مخاطبه حکیم مطابق به نسبت این جاهلان چنین باید و در مقابله این بی عقلان سخن گفتن به همین تاکید شاید ذلک تقدیر العزیز العلیم و یهود بتوریت ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان تحریف احکام توریت بود خواه تحریف لفظی باشد خواه تحریف معنوی و کتمان آیات آن و افترا بالحاق انچه از ان نیست بآن و تساهل در اقامت احکام آن و مبالغه و تعصب مذهب خود و استبعاد رسالت حضرت پیغامبرما صلی الله علیه و آله وسلم و بی ادبی و گستاخی نسبت آنحضرت بلکه به نسبت خدا تبارک و تعالی نیز و مبتلا بودن به بخل و حرص وغیر آن اما تحریف لفظی در ترجمه توریت و امثال آن بکار می برند نه در اصل توریت پیش این فقیر این چنین محقق شد

و بقول ابن عباس تحریف معنوی تاویل فاسد است بحمل آیتی بر غیر معنی آن بسینه زودی ذانحراف از راه مستقیم از انجمله آن است که فرق بیان متدین ناسی دکافر جاحد در هر ملتی بیان کرده اند دکافر را خلود و عذاب شدید اثبات نموده اند و فاسق را خروج از نار بشفاعت انبیا درست کرده و در تقریر این معنی در هر ملتی اظهار نام متدین بآن ملت کرده اند و در توریت یهودی وعبری را این منزلت اثبات نموده اند و در انجیل نصرانی را و این مرتبه داشته اند و در قرآن عظیم مسلمان را این مزیت نهاده اند و مناط حکم ایمان است بخدا و روز آخرت و انقیاد پیغامبری که بر ایشان مبعوث باشد و عمل بشرایع ملت و اجتناب از منهیات آن نه خصوص هیچ فرقه لهذا پس یهود دانستند که هر که یهودی باشد یا عبری البته بهشتی خواهد بود شفاعت انبیا او را خلاص خواهد ساخت و جز چند روز در دوزخ نخواهد ماند اگر چه آن مناط حکم متحقق نه شود از ایمان بخدا بوجهی آورده باشد که صحیح نبود و از ایمان باخرت و برسالت پیغامبری مبعوث بایشان حظی ادراک نکرده

باشد و این غلط صرف است و جهل محض چون قرآن عظیم
مهیمن است بر کتب سابقه و مبین مواضع اشکال آن این شبهه
را بوجه اتم کشف فرمود بلی من کسب سیئة و احاطت به
خطیئته فاولئك اصحاب النار هم فیها خالدون و از انجمله
آن است که در بر ملتی احکام به حسب مصالح آن عصر بیان
نموده اند و در تشریع بر وفق عادات قوم سلوک نموده اند
و بتاکید اخذ بآن و ادامت عمل و اعتقاد بران و حصر حقیت
دران امر فرموده اند و مراد آن است که دران عصر و دران زمان
حقیت دران اعمال محصور است و ادامت ظاهری مراد است
نه ادامت حقیقی یعنے تا آنکه نبی دیگر بیاید و پرده خفا از روی
نبوت وی انداخته شود و ایشان آن را بر استحاله نسخ
یهودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت فی الحقیقت
معنیش وصیت اخذ با یمان و اعمال صالحه است خصوصیت
آن ملت لذاتها معتبر نیست ایشان خصوصیت را معتبر دانسته
گمان کردند که یعقوب علیه السلام اولاد خود را به یهودیت
وصیت کرده است و از انجمله آن است که خدای تعالی در

نمرقتی بر انبیا و تابعان ایشان را به لقب مقرب و محبوب تشریف داده است و منکران ملت را به صفت مبغوضیت گویید داست و در این باب به لفظ شایع در هر قوم تکلم واقع شد اگر لفظ ابنا بجای محبوبان ذکر شده باشد چه عجب یهود گمان کردند که آن تشریف دایر بر اسم یهودی و عبری و اسرائیلی است او ندانستند که دایر بر صفت انقیاد و خضوع و تمشیه بر اه حق است به بعثت انبیا لاغیر و ازین قبیل تاویلات فاسده بسیار در خاطر ایشان مرکوز شده بود و آن را از آبا و اجداد خود فرا گرفته قرآن ازاله این شبهات بر وجه اتم فرمود و کتمان آیات آن است که بعضی احکام و آیات را برای محافظت جاه شریفی یا برای طلب ریاستی اخفا می نمودند تا اعتقاد مردمان نسبت بایشان متلاشی نشود و بترک عمل بآن آیات ملام نشوند از انجمله آن است که رجم زانی در توریت مذکور است و ایشان بنابر اجماع احبار خود بر ترک رجم و اقامت جلد و تحمیم وجه بجای آن آنرا ترک کرده بودند و از خوف فضیحت آن را می پوشیدند و از انجمله آن است که آیاتی را

کردن بشارت ہاجر و اسمٰعیل علیہما السلام است بہ بعثت نبی
در میان اولاد ایشان و از بشارت بوجود ملتی کہ در شہر زمین
حجاز شیوع تمام پیدا کند و ... آن جبال حرفات بہ تلبیہ
معمور گردد و از اطراف اقالیم قصد آن موضع کنند و آن آیات
تا حال در توریت ثابت است تاویل می کردند کہ اخبار است
بوجود این ملت نہ امر است باتباع آن و می گفتند ملتہ کتبت
علینا و چون این تاویل رکیک را ہیچ کس نمی شنید و پیش
ہیچ کس صحت نداشت بایکدیگر تواصی می کردند باخفاء آن و
تجویز اظہار آن بہر عام و خاص نمی کردند اتحدثونہم بما فتح
اللہ علیکم لیحاجوکم بہ عند ربکم * چہ بالا بجاہل بود منت
نہادن خدا بر ہاجر و اسمٰعیل باین مبالغہ و ذکر این امت بدین
تشریف ہیچ احتمال دارد کہ حمل بر اخذ آن می باشد و
تحریص بتدین آن نمود سبحانک ہذا بہتان عظیم * و اما اثر
پس سبب آن دخول تعمق و تشدد است بر احبار و رہبان
ایشان و استحسان یعنی استنباط بعض احکام بنابر ادراک
مصلحت در آن بدون نص شارع و استنباطات و اثر را

رواج دادن پس اتباع آن الهی باصل ساختند واتفاق سات خود والهی از حجج قاطعه گمان می کردند خود در انکار نبوت حضرت عیسی هم هیچ مستند ایشان نیست مگر اقوال سلف و همچنین در بسیاری از احکام و انتساب آنها در اقامت احکام دین و ارتکاب بخل و حرص خود ظاهر است که مقتضی نفس اماره است و آن بر همه کس غالب است الا من شاء الله ان النفس لاماره بالسوء الا مارحم ربي اما این رزیات در اهل کتاب رنگی دیگر پیدا کرده بود که تکلف می کردند برای تصحیح آن بتاویل فاسد و آن را در رنگ تشرع اظهار می نمودند و اما استبعاد رسالت حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه و آله وسلم پس سبب آن اختلاف عادات انبیا و احوال ایشان است و نا کتخدائی و تقلیل آن و آنچه بدان ماند و اختلاف شرایع ایشان با اختلاف سنة الله در معامله با انبیا و بعثت پیغامبر از قوم بنی اسمعیل بعد از آنکه جمهور انبیا از بنی اسرائیل بودند و اصل آن بد اصل در بین منشاء آن است که نبوت بمنزله اصلاح نفوس عالم است و تسویه عادات و عبادات ایشان نه ایجاد

اشتغال بر دانشمند هر قومی در عبادات و تدبیر منزل و سیاست
مدینه عادتی دارند اگر نبوت در آن قوم پیدا شود آن عادات
را برانداخت نکند و از سر نو ایجاد عادات دیگر ننماید بلکه تمیز
نماید در میان عادات آنچه برقاعده باشد و موافق مرضی حق
بود باقی گذارد و آنچه خلاف آن باشد تغیر دهد تتمه ضرورت
وتذکیر بایام الله نیز همان اسلوب می شود که در میان
ایشان شایع باشد و بدان آشنا باشند پس بسبب
این نکته شرایع انبیا مختلف شد و مثل این اختلاف اختلاف حکیم
طبیب است چون تدبیر دو بیمار کند یکی را دوای سرد و غذای
بارد وصف کند و دیگری را دوا و غذا حار امر نماید و غرض
طبیب در هر دو جا یکی است و آن اصلاح طبع و ازاله مفسد است وغیره
باشد که در هر اقلیمی دوا و غذا علاحده وصف کند بحسب عادات
آن اقلیم و در هر فصلی تدبیر دیگر اختیار نماید بمناسبت آن فصل
هم چنان حکیم حقیقی جل مجده چون خواست که آن بیماران مرض
نفسانی را معالجه نماید و تقویت طبع و قوت ملکیه و ازاله مفسد آن
ایجاد فرماید بر حسب اختلاف اقوام و عادات و مشهورات و

صنامات بر عتبر آن معالجه مختلف شد بالجمله اگر نمونه یهود خواهی
کرینی علمای سود که طالب دنیا باشند و خوگر فته بتقلید سلف
و معرض از نصوص کتاب و سنت و تعمق و تشدد در استحسان
قالمی کلام مسند ساخته از کلام شارع معصوم بی پروا شده
باشند و احادیث موضوعه و تاویلات فاسده در اعتقادای خود ساخته
باشند تماشا کن کانهم هم اما نصاری به حضرت عیسی علیه السلام
ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود که خدای را تبارک
و تعالی سه شعبه متغایر بوجه من الوجوه و متحد بوجه آخر می دانستند و
آن شعب را اقانیم ثلثه می گفتند یکی اب و آن بازاء مبداء عالم
بود و دیگری ابن و آن بازاء صادر اول است که معنی عام
شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس و آن
بازاء عقول مجرده بود و اعتقادی کردند که اقنوم ابن بروح عیسی
متدرع نمود یعنی چنانکه جبرئیل عم بصورت آدمی ظاهر می شود
هم چنین ابن بصورت روح عیسی عم ظهور نمود پس عیسی هم
خدا ست و هم ابن الله و هم بشر و احکام بشریه و الهیه بهر دو
بروی جاری است و درین باب تمسک به بعض نصوص

انجیل می نمودند که در انجا لفظ ابن واقع شده و بعض افعال الهیه را بخود نسبت داده اند جواب اشکال اول بر تقدیر تسلیم آنکه کلام حضرت عیسی ع‌م باشد به تحقیق آن است که لفظ ابن در زمان قدیم به معنی محبوب و مقرب و مختار بوده است چنانکه بسیاری از قراین در انجیل دلالت می کند جواب اشکال ثانی آن است که آن بر سبیل حکایت است چنانکه ایلچی بادشاه می گوید که فلان ملک را فتح کرده‌ایم و فلان قلعه زا ایم زدیم و در حقیقت این معنی راجع است بپادشاه و ایلچی بجز ترجمانی نیست و نیز می تواند بود که طریق وحی بر حضرت عیسی انطباع معانی بوده است در لوح نفس ایشان از قبل عالم اعلی بتمثیل حضرت جبرئیل بصورت بشریه والقاء کلام پس بسبب این انطباع کلامی از حضرت ایشان جاری می شد که مشعر نسبت آن افعال بخود باشد و الحقیقة غیر حقیقیة باالجمله خدای تعالی رد این مذهب باطل فرموده بیان نمود که عیسی بنده خدا است و روح پاک وی که در رحم مریم صدیقه نفخ کرده بود و را بروح القدس تائید داد و عنایت خاص در بارهٔ وی مرعی

داشت بالجمله اگر بالفرض خدا تبارک و تعالی در کسوت زوجی که از جنس سایر ازواج است بر آمده باشد نه زوج به بشری کرده بود چون این نسبت به آنها بشا فیم لفظا اتحاد در بین معنی جاری نباشد الاتساع و اقرب الفاظ باین معنی تقویم و مثل آن بود تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا اگر خواهی که نمونه آن ازین فریق ملاحظه کنی امروز اولاد مشایخ و اولیا را تماشا کن که در حق آبای خود چه ظنون دارند و تا کجا کشیده برده اند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و نیز از ضلالت ایشان یکی آن است که جزم میکنند که حضرت عیسی عم مقتول شده است و فی الواقع در قصه عیسی اشتباهی واقع شده بود در رفع بر آسمان و قتل گمان کردند و کابرا عن کابر همان غلط را روایت نمودند خدای تعالی در قرآن شریف ازاله شبهه فرمود که ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و در انجیل آنچه مقوله حضرت عیسی از این باب مذکور است معنیش اخبار است به جرات یهود و اقدام ایشان بر قتل هرچند خدای تعالی ازین مهالک نجاتی میسر کرد و آنچه مقوله حواریان است منشای آن

وقوع اشتباه است و عدم اطلاع بر حقیقت رفع کہ بالاوف ازالہ نہ
واستماع بود ونیز از ضلالت ایشان یکی آن است کہ میگویند
کہ فارقلیط موعود ہمان عیسی است کہ بار قتل پیش حواریان آمد
وایشان را بتمسک انجیل وصیت کردہ می گویند عیسی وصیت
کردہ است کہ متنبیان بسیار پیدا خواہند شد پس ہر کہ نام
مرا گیرد سخن او قبول کنید والا نہ کنید قرآن عظیم بیان فرمود کہ بشارت
حضرت عیسی بر پیغامبر ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منطبق است
نہ بر صورت روحانیہ حضرت عیسی ع م زیرا کہ در انجیل گفتہ
شد کہ فارقلیط آمدنی در میان شما باشد وتعلیم علم کند و پاک سازد
مردمان را و این معنی جز بحضرت پیغامبر ما ظاہر نشد و نام عیسی ع م
گرفتن عبارت از آن است کہ اثبات نبوت ایشان کند
نہ آنکہ اسم گوید یا ابن اللہ امامنافقان دو قسم بودند گروہی
بزبان کلمہ ایمان می گفتند ودل ایشان مطمئن بود بکفر وجحود
حرمت بخاطر اظہار می کردند ودر حق ایشان است فی الدرك
الاسفل من النار وگروہی داخل شدند در اسلام بضعف میلا
بمبادات قوم خود ملتفت داند اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز

مسلم شوند و اگر کافر باشد ایشان نیز کافر و مثلا اتباع لذات دنیویه بر دلهای ایشان چندان هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جای نگذاشته یا حرص مال و حسد و حقد و مثل آن رذایل قلب ایشان شده است که حلاوت مناجات و ... کات عبادات را بخاطر ایشان جای نگذاشته و مثلا اشتغال بامور معاش چندان مشغوف ساخت که اهتمام بامر معاد و آنرا توقع داشتن و در فکر آن افتادن فرصت نداد و مثلا در رسالت حضرت پیغامبر ظنون واهیه و شبهات رکیکه بخاطر ایشان می گذرد هرچند تا آنجا نمی رسند که خلع ربقهٔ اسلام کنند و از آن باب بالکلی بر آیند و منشأ آن شکوک جریان احکام بشریه است بر حضرت پیغامبر و ظهور ... مات اسلامیه در صورت غلبهٔ ملوک بر اطراف ممالک و مانند آن و مثلا محبت قبایل و عشائر ایشان را بر آن داشت که در نصرت ایشان و تقویت و تایید ایشان هرچند خلاف اهل اسلام باشد سعی بلیغ به تقدیم رسانند و درین مقابله امر اسلام را از دست کنند و این قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق

است و نفاق اول بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
نتوان دانست که از قبیل علم غیب است و بر هر کو نفاق اطلاع
نتوان یافت و نفاق ثانی کثیر الوقوع لاسیما در زمان ما و اشاره
بهمین نفاق است آنچه در حدیث آمده ثلث من کن فیه کان
منافقا خالصا اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا
خاصم فجر و هم المنافق بطنه و هم المومن فرسه الی
غیر ذلك من الاحادیث خدای تعالی اعمال و اخلاق ایشان
در قرآن عظیم آشکار ساخت و از احوال این دو گروه خبری
بسیار بیان فرمود تا همه امت از ایشان احتراز نمایند اگر خواهی
که از منافقان نمونه ببینی رو در مجالس امرا و مصاحبان ایشان را
ببین که مرضی ایشان را بر مرضی شارع ترجیح می دهند و انصاف باید
فرق نیست در میان آنانکه کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بواسطه شنیده نفاق ورزیدند و در میان آنانکه الحال پیدا شده اند
و بطریق یقین حکم شارع معلوم کرده اند بعد از آن بر ایشان
خلاف آن اقدام می نمایند و علی هذا القیاس جماعه از معتزلیان
که شکوک و شبهات بسیار بخاطر داده اند و موردِ انکار دینیا

مناهجهای نموده آن گروه اند بالجمله چون قران بخوانی گمان مکن که مخاصمه با قومی بود که بودند و در گذشتند بلکه بحکم حدیث لتتبعن سنن من قبلکم هیچ بلائی نبود مگر امروز نمونهٔ آن موجود است پس مقصود اصلی بیان کلیات آن مقاصد است نه خصوصیات آن حکایات این است آنچه درین کتاب از بیان عقاید این فرق ضاله و تقریر اجوبهٔ آنها میسر شد و آن در فهم معانی آیات مخاصمه انشاء الله تعالی کافی است • فصل • در بقیه مباحث علوم پنجگانه باید دانست که نزول قرآن برای تهذیب طوایف ناس است از عرب و عجم و حضری و بدوی پس حکمت الهی مقتضی آن شد که در تذکیر بآلاء الله زیاده از آنچه معلوم اکثر افراد بنی آدم بود و خاطر نگرود زیاده بحث و تفتیش بکار نیاورد و سخن در اسماء الله و صفات الله بوجهی مسوق ساخت که بادراکی و فطانتی که افراد انسان در اصل فطرت بران مخلوق اند بدون ممارست حکمت الهیه و بدون هزاولت علم کلام آن را توانند احاطه نمود و بفهم آن رسید پس اثبات ذات مبدأ اجمالا فرمود که این علم مبادی است در افراد بنی آدم هیچ طایفه ازین جماعه در اقالیم

صاحبه داکمنهٔ قریبه باعتدال نه بینی که منکر آن باشد وچون اثبات
صفات بطریق امعان وتحقیق حقایق به نسبت ایشان ممتنع بود اگر
اطلاع بر صفات الهی مطلع نشوند بمعرفت ربوبیت که انفع اشیا
ودر تهذیب نفوس ناطقه است نرسند حکمت الهی مقتضی آن شد که از
صفات کامله بشر که آن را نامی دانند بوجود آن تمدح میان ایشان جاری
است چندی برگزید آن را بازای معانی غامضه که عقول بشر را
بساحت جلال ادراک نیست استعمال فرمود ونکته لیس کمثله
شیء تریاق داء اختلال جهل مرکب ساخت وچندی از صفات
بشریه که در اثبات مثل آن توران اوهام بجانب عقاید
باطله حاصل می شد مثل اثبات ولد وبکاء وجزع منع فرمود اگر بیک
بشکافی جریان بر مسطر علوم توحید انسان خیر مکتسبه ایشان
وتمیز صفاتی که اثبات آن می توان کرد ودر آنها خللی نمی آید از
صفاتی که توران اوهام باطله می نماید امری دقیق است که
اذهان عامه بآن نتوان رسید لاجرم این علم توقیفی آمد و
رخصت تکلم بآنچه خواهند داده نشد واز آلاء الله وآیات
قدرت او جل وعلا آن را اختیار فرمود که حضرو بدو وعرب وعجم

یکسان فهم کنند لهذا ذکر نعم نفسانیه که مخصوص اولیا و علما باشد در میان نیامد و از نعمت های آفاقیه مخصوصه بملوک جبر فراد پس آنچه ذکر آن می بایست گردش خلق سموات و ارض است و انزال ماء از سحاب و جاری ساختن آن از ارض و آوردن انواع اثمار و حبوب و از هار بواسطه آب و الهام صناعات ضروریه و اقدار بر فعل آنها است و در مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت هجوم مصائب و انکشاف آنها تقریر کرده آمد که از امراض نفسانیه کثیره الوقوع است و از ایام الله یعنی وقایعی که آنرا احداث فرموده است از مثل انعام مطیعین و تعذیب عصاة آنرا اختیار فرمود که بگوش ایشان رسیده باشد و اجمالا ذکری از آن شنیده باشند مثل قصص قوم نوح و عاد و ثمود که عرب آنرا اباعن جد تلقی نموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم و انبیاء بنی اسرائیل که بسبب مخالطت یهود با عرب در قرون بسیار مانوس اسماع ایشان شده بود نه قصص شاذه غیر مانوسه ایراد فرمود و نه اخبار مخازات فارس و هنود را ذکر نمود و از قصص

مشهوره جهی چند انتزاع فرمود که در تذکیر ایشان بکار آید
مرد تمام قصص را به جمیع خصوصیات آن کرد و حکمت در ین جا
آن است که چون عوام قصه نادره غایت لذت شنوند یا
پیش ایشان استقصاء ذکر خصوصیات قصص کرده شود
به نفس آن قصص میل نمایند و از تذکیر که غرض اصلی همان
است وه مانده و این سخن بدان ماند که عارفی گفته است که ازان
باز که قواعد تجوید را مردمان یاد گرفتند از خشوع در تلاوت
باز ماندند و ازان باز که مفسران در وجوه بعیده تفسیر سخن
راندند علم تفسیر نادر کالمعدوم شد پس ازان قصص که بکرر
در قرآن می آید قصه خلق آدم از ارض است و سجده کردن
فرشتگان و سر باز زدن شیطان و ملعون شدن او و سببی
کردن او ازان باز در اغوای بنی آدم است و قصه مخاصمه
حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب با اقوام خودها
در باب توحید و امر معروف و نهی منکر و بهر باز زدن آن
اقوام و شبهات رکیکه آوردن ایشان و جواب دادن
حضرت انبیاء و عقوبت الهی آن اشقیاء را و ظهور نصرت

او تعالی به نسبت انبیا و تابعان ایشان قصص حضرت موسی با فرعون و فرعونیان و باشقیهای بنی اسرائیل و مکابرهٔ این جماعت با حضرت ایشان و قیام خدای تعالی بعقوبت آن اشقیا و ظهور نصرت او مره بعد مره به نسبت این برگزیده جناب اعلی و قصهٔ خلافت داود و سلیمان و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب و یونس و ظهور رحمت الهی بر ایشان و استجابت دعای ذکریا و قصص عجیبهٔ حضرت عیسی و تولد ایشان بی پدر و تکلم ایشان در مهد و ظهور خوارق عادات از ایشان پس این قصص باطوار مختلفه اجمالا و تفصیلا به حسب مقتضای اسلوب سور مذکور شد و ازان قصص که دریک جا یا دو جا مذکور شده رفع حضرت ادریس است و مناظرهٔ حضرت ابراهیم با نمرود و رویت احیاء طیر و ذبح فرزند و قصهٔ حضرت یوسف و قصهٔ تولد حضرت موسی و القای ایشان در یم و قتل ایشان قبطی را و گریختن بمدین و تزوج آنجا و دیدن نار بر شجره و سخن شنیدن ازان و قصهٔ ذبح بقره و قصهٔ ملاقات حضرت موسی با خضر و قصهٔ طالوت و جالوت و قصهٔ بلقیس و قصهٔ

ذوالقرنین و قصهٔ اصحاب کهف و قصهٔ دو مرد که مجادله کردند بایکدیگر و قصهٔ اصحاب جنت و قصه رسل ثلثه حضرت عیسیٰ و مومنی که او را کفار شهید ساختند و قصهٔ اصحاب الفیل پس مقصود ازین قصص نه معرفت انفس آنها است بلکه مقصود اشتغال ذهن مانع است بوخامت شرک و معاصی و عقوبت خدای تعالی بر آنها و مطمئن شدن بنصرت خدای تعالی و ظهور عنایت او در باب مخلصین و از ذکر موت و مابعد آن کیفیت موت انسان و بیچارگی او در ان ساعت و عرض جنت و نار بعد از موت و ظهور ملائکهٔ عذاب بیان فرمود و اشراط قیامت از نزول حضرت عیسی و خروج دجال و یاجوج و ماجوج و نفخهٔ صعق و نفخهٔ قیام و حشر و نشر و سوال و جواب و میزان و یافتن نامهای اعمال به یمین و شمال و در آمدن مومنین به بهشت و در آمدن کفار بدوزخ و اختصام اهل نار با یکدیگر و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را لعن کردن و اختصاص اهل ایمان برویت خدای تعالی و تعداد انواع تعذیب از سلاسل و اغلال و حمیم و غساق و زقوم

و انواع تنعیم از حور و قصور و انهار در مواضع ثانیه و ما بعض
ناعمه و زنان جمیله و صحبتهای دلکشای اهل جنت با یکدیگر پس
این قصص را در سوره مختلفه باجمال و تفصیل بحسب اقتضا
باسلوب آن سوره متفرق گردانیده شد و کلیه در مباحث احکام
آن است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ملت
حنفیه مبعوث شدند پس لازم آمد که شرایع آن ملت را باقی
گذارند و هیچ تغیری بامهات آن مسائل راه نیابد مگر تخصیص
عموم و زیادت توقیتات و تحدیدات و مانند آن و خدای تعالی
خواست که بدست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرب
را پاک کند و بدست عرب سایر اقالیم را پس لازم آمد که
ماده شریعت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر رسوم و عادات
عرب باشد چون مجموع شرایع ملت حنفیه و رسوم و عادات عرب
را ملاحظه کنی و تشریع آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
که بمنزله اصلاح و تسویه آن است تامل نمائی هر حکمی را سببی
دانسته باشی و هر امر و نهی را مصلحتی فهم کرده باشی و تفصیل این
سخن دراز است بالجمله در عبادات از طهارت و صلوة و صوم

وزکوة وحج وذکر قدوری عظیم را دیافته بود از جهت تساهل در اقامت آن واختلاف مردم دران بسبب عدم معرفت بودن اکثر آن ودخول تحریفات اهل جاهلیت دران قرآن عظیم آنهمه بی نسقی را بر انداخت وهموار ومسوی نمود ودر تدبیر منزل رسوم عادات وتعدیها دستر کشهای بسیار راه یافته بود واحکام سیاست مدینه نیز مختل شده بود قران عظیم ضبط اصول آن وتحدید وتوقیت آن فرمود ازین باب انواع کبایر وبسیاری را از صغایر مذکور شد ومسایل صلوة بطریق اجمال مذکور کرده شد ولفظ اقامت صلوة گفته آمد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اذان وبنای مساجد وجماعت واوقات آنهم تفصیل آن کردند ومسایل زکوة نیز باختصار فرموده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تفصیل آن فرمودند وصوم در سورهٔ بقره وحج درین سوره ودر سورهٔ حج نیز ذکر کرده شد وجهاد در سورهٔ بقره وانفال وجاهای متفرق وحدود در مایده ونور ومیراث در نسا ونکاح وطلاق در سورهٔ بقره وطلاق وغیر آن چون ازین قسم که فایدهٔ آن عام است جمع است واگذاشتی قسمی دیگر است

که سوالی را که پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثهٔ اهل ایمان بذل انفس و اموال نموده و منافقان خودبستن داری وامساک ورزیدند پس خدای تعالی مدح مومنان و نکوهش و تهدید منافقان فرمود یا حادثهٔ واقع شد از قبیل تقریر اعداء و کف ضرر ایشان خدای تعالی منت بر مسلمانان نهاد و آن نعمتها را یاد ایشان داد یا حالتی پیش آمد که در انجا تنبیهی و زجری یا تعریضی و ایمائی یا امری ونهی در کاری شود خدای تعالی دران باب نازل ساخت آنچه از این قبیل است لابد ذکر آن قصص بطریق اجمال میسر نمی باید کرد و تعریضات بقصهٔ بدر در انفال واحد در آل عمران و خندق در احزاب و حدیبیه در فتح و بنی نضیر در حشر کرده شده است و حث بر فتح مکه و غزوهٔ تبوک در برات و اشارت به حجة الوداع در مایده و اشارت بقصهٔ نکاح زینب در احزاب و تحریم سریه در سورهٔ تحریم و قصهٔ افک در سورهٔ نور و استماع جن تلاوت آن حضرت را در سورهٔ جن و احقاف و قصهٔ مسجد ضرار در سورهٔ برات و قصهٔ امر اذ از اول بنی اسرائیل کرده آمد و

این قسم نیز به حقیقت از باب تذکیر بایام الله است لیکن چون حل نیز دقایت او موقوف بر سماع قصه است از سایر اقسام او ممتاز کرده شد ٭ باب دوم ٭ در بیان وجوه خفاء معانی نظم قران به نسبت اذهان اهل زمان و ازاله آن خفا باوضح بیان

باید دانست که قران بلغت عرب را ستار است بغیر نقادت نازل شد وایشان بسلیقه که داشتند فهم معنی منطوق آن می کردند کما قال والکتاب المبین ٭ وقال قرانا عربیا لعلکم تعقلون ٭ وقال احکمت آیاته ثم فصلت مرضی شارع عدم خوض بود در تاویل متشابه قران و تصویر حقایق صفات الهیه و تسمیه مبهم واستقصای قصص و مانند آن و لهذا با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کم سوال می کردند و ازین باب اندک چری مرفوع شد اما چون آن طبقه درگذشت و عجم مداخلت کردند و آن لغت اول متروک گشت در بعض مواضع صعوبت فهم مراد حاصل شد و احتیاج به تفتیش لغت و نحو افتاد و سوال وجواب در میان آمد و کتب تفسیر مصنف شد پس لازم آمد که اجمالا مواضع صعوبت را یاد کنیم و امثله آنرا بیان نمائیم

تا غیر المخوض بزیادت بیان حاجت نماند و همه بالغت در کشف
آن مواضع اضطرار نشود پس عدم وصول بمراد لفظ گاهی
بسبب استعمال لفظ غریب است و علاج آن نقل معنی لفظ
از صحابه و تابعین و سایر اهل معانی و گاهی بسبب ندانستن منسوخ
از ناسخ و گاهی بسبب یاد نداشتن اسباب نزول و گاهی بسبب
حذف مضاف یا موصوف یا غیر آن و گاهی بابدال چیزی بجای
چیزی یا ابدال حرفی بجای حرفی یا اسمی بجای اسمی یا فعلی بجای
فعلی یا جمع بجای مفرد و یا لعکس یا اسلوب غیبت بجای خطاب
و گاهی به تقدیم ما حقه التاخیر و یا لعکس و گاهی بسبب انتشار
ضمیر و تعدد مراد از لفظ واحد و گاهی بسبب تکرار و اطناب و
گاهی بسبب اختصار و ایجاز و گاهی بسبب استعمال کنایه و تعریض
و متشابه و مجاز عقلی یاران منعاد تمند را باید که در مبداء کلام
به حقیقت این امور و بعض امثله آن مطلع شوند و در موضع
تفصیل باشارتی و رمزی اکتفا نمایند * فصل اول * در شرح غریب
قرآن و بهترین شرح غریب آن است که ترجمان القرآن
عبدالله بن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری

در صحیح خود غالبا بر همین طریق اعتماد کرده است و بعد از آن طریق ضحاک عن ابن عباس و جواب ابن عباس از سوالات نافع ابن الازرق و این هر سه طریق را سیوطی در اتقان ذکر کرده است بعد از آن شرح غریبی که بخاری از ائمه تفسیر نقل کرده است بعد از آن شرح غریبی که سایر مفسرین از صحابه و تابعین و تبع تابعین روایت کرده اند مرا مناسب می باید که در باب پنجم از این رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن با شان نزول جمع کنم و آن را رساله مستقله سازم تا اگر کسی خواهد داخل این رساله سازد و اگر کسی خواهد جدا گانه یاد گیرد وللناس فیما یعشقون مذاهب درین جای باید دانست که صحابه و تابعین گاهی تفسیری کردند لفظ را بالازم معنی او و گاهی متاخران تعقب می کنند آن تفسیر قدیم را از جهت تتبع لغت و تفحص موارد استعمال و غرض درین رساله سر دادن تفسیر سات است بعینها و تنقیح و نقد آن را موضعی است غیر این موضع و مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد * فصل دوم * از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث آن بسیار است و

اختلاف درین جا بی شمار معرفت ناسخ و منسوخ است و اقوی
وجوه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین است درین
باب آنچه از استقراء کلام صحابه و تابعین معلوم می شود آن
است که ایشان نسخ را استعمال می کردند بازاء معنی لغوی
که ازاله چیزی است به چیزی نه بازای اصطلاح اصولیان پس
معنی نسخ نزدیک ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی است
به آیت دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی
متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا
بیان فارق درمیان منصوص و آنچه مقیس بر آن است ظاهرا
یا ازاله عادت جاهلیت یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک
ایشان باب واسع آمد و عقل را در آنجا جولانی شد و اختلاف
را گنجایش و لهذا عدد آیات منسوخه به پانصد رسانیده اند و اگر
نیک بتأملی غیر محصور است اما آنچه باصطلاح متاخرین منسوخ
است عدد قابل بیش نیست لا سیما به حسب توجیهی که ما
اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان بعد
از آنکه از بعض علما آنچه مذکور شد به بسط لایق تقریر نمود آنچه

بر راى متاخرين منسوخ است بر وفق شيخ ابن العربى شمرا
كرده قريب بست آيت شمرده انيرا اودر اكثر آن بست
نظر است فلنورد كلامه مع التعقب • فمن البقرة • كتب
عليكم اذا حضر احدكم الموت • الآية منسوخة قيل باية
مواريث وقيل بحديث لاوصية لوارث وقيل بالاجماع
حكاه ابن العربي قلت بل منسوخة بآية يوصيكم الله في
اولادكم • وحديث لاوصية مبين للنسخ قوله تعالى وعلى
الذين يطيقونه فدية قيل منسوخة بقوله • فمن شهد منكم
الشهر فليصمه • وقيل محكمة ولا مقدرة قلت عندى وجه
آخر وهو ان المعنى وعلى الذين يطيقون الطعام فدية
هي طعام مسكين فاضمر قبل الذكر لانه متقدم رتبة
وذكر الضمير لان المراد من الفدية هو الطعام والمراد
منه صدقة الفطر عقب الله تعالى الامر بالصيام في هذه
الآية بصدقة الفطر كما عقب الآية الثانية بتكبيرات
العيد • قوله تعالى احل لكم ليلة الصيام الرفث ناسخة
بقوله كما كتب على الذين من قبلكم • لان مقتضاه الموافقة

فيما كان عليهم من تحريم الاكل والوطى بعد النوم ذكره ابن التركجي وحكى قولا اخر انه نسخ لما كان بالسنة قلت معنى كما كتب التشبيه في نفس الوجوب فلا نسخ انما هو تغير لما كان عندهم قبل الشرع ولم نجد دليلا على ان النبى صلى الله عليه واله وسلم شرع لهم ذلك ولو سلم فانما كان ذلك بالسنة • وقوله تعالى يسئلونك عن الشهر الحرام الآية • منسوخة بقوله وقاتلوا المشركين كافة الآية اخرجه ابن جرير عن عطا بن ميسرة قلت هذه الاية لاتدل على تحريم القتال بل تدل على تجويزه وهي من قبيل تسليم العلة واظهار المانع فالمعنى ان القتال في الشهر الحرام كبير شديد ولكن الفتنة اشد منه فجاز في مقابلتها وهذا التوجيه ظاهر من سياقها كما لا يخفى وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعا الى الحول • منسوخة بآية اربعة اشهر وعشرا والوصية منسوخة بالميراث والسكنى باقية عند قوم منسوخة عند آخرين بحديث ولا سكنى • قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور

المفسرين ويمكن ان يقال يستحب او يجوز للميت بالوصية
ولا يجب على المراة أن تسكن في وصية وخلية ابن
عباس وهذا التوجيه ظاهر من الآية • وقوله تعالى وان
تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله • منسوخة
بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت هو من باب تخصيص
العام بينت الآية المتاخرة ان المراد ما في انفسكم
من الاخلاص و النفاق لا من احاديث النفس التي لا
اختيار فيها فان التكليف لا يكون الا في ما هو في وسع
الانسان ﴿ من آل عمران ﴾ اتقوا الله حق تقاته • قيل انه
منسوخة بقوله فاتقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو
محكم وليس فيها آية يصح فيها دعوى النسخ غير هذه
الآية قلت حق تقاته في الشرك والكفر وما يرجع الى
الاعتقاد وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الوضوء
يتيمم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعدا وهذا التوجيه
ظاهر من سياق الآية و هو قوله ولا تموتن الا وانتم
مسلمون ﴿ ومن النساء ﴾ والذين عقدت ايمانكم فاتوهم

نصيبهم منسوخة بقوله واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض قلت ظاهر الاية ان الميراث للموالي والبر والصلة لمولى الموالاة فلا نسخ وقوله تعالى واذا حضر القسمة الآية قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس في العمل بها قلت قال ابن عباس هي محكمة والامر للاستحباب وهذا اظهر وقوله تعالى واللاتي ياتين الفاحشة الآية منسوخة بآية النور قلت لانسخ في ذلك بل هو ممتد الى الغاية فلما جاءت الغاية بين النبي صلي الله عليه وسلم ان السبيل الموعود كذا وكذا فلا نسخ ومن المائدة ولا الشهر الحرام منسوخة باباحة القتال فيه قلت لا نجد في القران ناسخاله ولا في السنة الصحيحة ولكن المعنى ان القتال المحرم يكون في الشهر الحرام اشد غليظا كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة دماءكم واموالكم حرام عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم في بلدكم هذا وقوله تعالى فان جاءوك فاحكم بينهم او اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل

الله قلت معناه ان اخترت الحكم فاحكم بما انزل الله و
لا تتبع اهوائهم فالحاصل انه لنا ان نترك اهل الذمة
ان يرتفعوا القصد الى زعمائهم فيحكموا بما عندهم ولنا
ان نحكم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او آخران من
غيركم • منسوخ بقوله واشهدوا ذوى عدل منكم • قلت
قال احمد بظاهر الاية ومعناها عند غيره او آخران من
غير اقاربكم فيكونون من ساير المسلمين ؞ من الانفال ؞
ان يكن منكم عشرون صابرون الآية ؞ منسوخة بالآية
بعدها قلت كما قال منسوخة ؞ من البراة ؞ انفروا خفافا
وثقالا • منسوخة بآيات العذر وهو قوله ليس على الاعمى
حرج الآية • وقوله ليس على الضعفاء الآيتين قلت خفافا
اي مع اقل ما يتاتي به الجهاد من مركوب وعبد الخدمة
و نفقة يقنع بها • وثقالا مع الخدم الكثير والمراكب
الكثيرة فلا نسخ او يقول ليس النسخ متعينا ؞ من سورة النور ؞
الزانى لا ينكح الا زانية الآية ؞ منسوخة بقوله وانكحوا
الايامى منكم ؞ قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند

...ان...مرتكب الكبيرة ليس بكفو الا للزانية او
...تعب اختيار الزانية ¤ وقوله تعالى حرم ذلك اشارة
الي الزنا والشرك فلا نسخ • واما قوله فانكحوا الايامى
فقام لاينسخ ان... وقوله تعالى ليستاذنكم الذين ملكت
...الكم الاية ¤ قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس
في العمل بها قلت مذهب ابن عباس انها ليست بمنسوخة
وهذا الوجه اولي بالاعتماد ¤ من سورة الاحزاب ¤ لا تحل
لك النساء من بعد الآية منسوخة • بقوله انا احللنا لك
ازواجك اللاتي قلت يحتمل ان يكون الناسخ مقدما في
التلاوة وهو الاظهر عندي ¤ من سورة المجادلة ¤ اذا
ناجيتم الرسول فقدموا الاية ¤ منسوخة بالآية بعدها
قلت هذا كما قال ¤ من سورة الممتحنة ¤ فأتوا الذين ذهبت
ازواجهم مثل ما انفقوا ¤ قيل منسوخ بآية السيف وقيل
آية الغنيمة وقيل محكم قلت الاظهر محكم ولكن الحكم
...نة وعند قوة الكفار ¤ من سورة المزمل ¤ قم
الليل الا قليلا ¤ منسوخ بآخر السورة ثم نسخ الآخر بالصلوات

الخمس قلت دعوى النسخ بالصلوات الخمس ممنوعة
بل الحق ان اول السورة في تاكيد الندب الى قيام
الليل واخرها نسخ التاكيد الى مجرد الندب قال السيوطي
موافقا لابن العربي فهذه احدى وعشرون اية منسوخة
على خلاف في بعضها ولا يصح دعوي النسخ في غيرها والاصح
في آية الاستيذان والقسمة الاحكام عدم النسخ فصارت تسعة
عشر قلت وعلى ما حررنا لا يتعين النسخ الا في خمس آيات
ديگر از مواضع صعبه معرفت اسباب نزول است و وجه صعوبت
دران باب نيز اختلاف متقدمين و متاخرين است آنچه از
استقراء كلام صحابه و تابعين معلوم مى شود آن بسته [illegible] نزلت فى كذا
نه محض براى قصه كه درزمان آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم
بوده و سبب نزول آيت گشته استعمال كنند بلكه گاهى پارى
از ماصدق عليه الايه را كه درزمان آنحضرت صلى الله عليه
وسلم بوده است يا بعد از ان حضرت ذكر كنند و گويند نزلت
فى كذا ودرين جا انطباق جميع قيود لازم نيست بلكه
مى بايد كه منطبق باشد پس بس و گاهى سوالى كه پيش آنحضرت

[illegible] علیه و آله وسلم آورده باشند یا حادثه که در ان ایام
یک فرمان متحقق شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حکم آنرا از آیتی استنباط کرده باشند و آن آیت را دران
باب تلاوت منوده باشند تقریر نمایند و گویند نزلت فی کذا و گاهی
در صورت ها گویند فانزل الله تعالی قوله کذا یا فنزلت
گویند و گویا این اشارات بآن است که استنباط آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از ان آیت و القاء آن آیت دران
ساعت بخاطر مبارک آن حضرت نیز نوعی از وحی و نفث
فی الروع است ازین جهت می توان گفت فانزلت و اگر
بس درینجا بکرار نزول تعبیر کند نیز می تواند شد و محدثین
در ذیل آیات قرآن خبرهای بسیار تقریر می کنند که به حقیقت
از قسم سبب نزول باشد مثل استشهاد صحابه در مناظرات
خود بآیت یا تمثل ایشان بآیت یا تلاوت آن حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم آیت را برای استشهاد کلام خود یا
[illegible] حدیثی که موافق آیت باشد در اصل غرض یا تعیین
موضع نزول یا تعیین اسمای مذکورین بطریق ابهام یا طریق تلفظ بکلمه

قرائة یا نفس سور و آیات قرآن یا صورت استعمال
حضرت باری از اوامر قرآن و مانند آن و این همه از حقیقت
از اسباب نزول نیست و شرط مفسر احاطه بآن نیست شرط
مفسر معرفت دو چیز است یکی قصصی که آیات تعریض بآن
می کند پس فهم ایمای این آیات بغیر معرفت آن قصص
میسر نمی شود دیگر قصه که تخصیص عام یا مثل آن از وجوه صرف
از ظاهر می نماید پس فهم مقصد آیات بدون آن قصص میسر
نشود و درینجای باید دانست که قصص انبیای سابقین در
حدیث کم مذکور شده اند این قصص طویله عریضه که مفسرین
تصدیع روایت آن می کشند همه منقول از علمای اهل کتاب
است الا ماشاء الله تعالی و در صحیح بخاری آمده مرفوعا لا
تصدقوا اهل الکتاب ولا تکذبوهم ونیز باید دانست
که صحابه و تابعین برای مذاهب مشرکین و یهود و عادات
جهالات ایشان قصص جزئیه ذکر می کردند تا آن عقائد و
عادات روشن تر شود و می گفتند نزلت الآیة فی کذا و مراد
ایشان آن بود که درین قبیل نازل شد این باشد یا مانند این

بیان و اظهار آن صورت به مقصد خصوص آنصورت نکردند بلکه بنابر آنکه تصویر صالح است آن امور کلیه را و لهذا بسیار است که اقوال ایشان مختلف شود و هر یکی بجانبی شود و در لحیة بت این باب یکی باشد ابو در دا رضی الله عنه همین نکته را بیان کرده است آنجا که گفته کسی فقیه نمی شود تا آنکه یک آیه را بر محامل متعدده نهد و غالب را الا مطلوب. بسیار است که در قرآن عظیم دو صورت مبین شود یکی صورت سعید و در انجا بعض اوصاف سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی و در انجا بعض اوصاف شقاوت اظهار نموده آید و غرض ازین بیان احکام آن اوصاف و اعمال باشد نه تعریض شخصی معین چنانکه فرموده ۲۶ ر ۲ ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها بعد ازان دو صورت ذکر نمود صورت سعید و صورت شقی و ما نند این دو آیت س ۱۴ ر ۱ و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین و س ۱۴ ر ۱۰ وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا و بر همین طور حمل باید کرد آیت ضرب الله مثلا قریة کانت امنة مطمئنة و آیت س ۹ ر ۴ هو الذی

خلقكم من نفس واحدة وجعل منها زوجها ليسكن اليها فلما
تغشيها الاية • قد افلح المؤمنون الذين هم في صلوتهم
خاشعون • ولا تطع كل حلاف مهين ودرين صورت لازم
نيست كه آن خصوصيات بعينها در شخصي يافته شود چنانكه در آيت
كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة لازم
نيست كه حبه بدين صفت يافته شود متصور تصوير زيادت اجر
است لاغير اگر صورتي موافق آن درا كثر خصوصيات يا كل
آن يافته شود از قبيل لزوم ما لم يلتزم خواهد بود وگاهي شبهه
ظاهر اورده آن را دفع كرده شود يا سوالي قريب الفهم را جواب گفته
آيد بقصد ايضاح كلام سابق نه آنكه كسي در آن عصر سوال كرده
باشد و شبهه بهم رسانيده بود بسيار است كه صحابه در تقرير آن
مقام سوالي فرض كنند و مطلب را در صورت جواب وسوال
تقرير نمايند و اگر بنظر تحقيق تفحص نمايم آن همه يك كلام است
نسق نزول بعضي بعد بعضي گنجايش ندارد يك جمله است
منتظم فك قيود آن بر قاعده نباشد وگاهي صحابه ذكر تقدم و تاخر
كنند و مراد ايشان تقدم و تاخر رتبي باشد چنانكه ابن عمر در آيت

والذین یکنزون الذهب والفضة گفته است هذا قبل ان تنزل الزکوة فلما انزلت جعلها الله تعالی طهر اللاموال معلوم است که سوره براة آخرین سور است واین آیه در تضاعیف قصص نزول غزوات است و فرضیت زکوة پیش ازین لهابود لیکن مراد ابن عمر تقدم اجمال است در تبه از تفصیل تا که آنچه شرط مفسر است ازین انواع دو نوع بیش نیست یکی قصص غزوات و غیر آن که در آیات ایما بخصوصیات آن قصص واقع می شود تا آن قصص ندانند بفهم حقیقت آن نرسند دیگر فواید بعضی قیود و سبب تشدد در بعضی مواضع که موقوف بر معرفت حال نزول باشد واین بحث اخیر بحقیقت فنی است از فنون توجیه و معنی توجیه بیان وجه کلام است وحاصل این کلمه آن است که گاهی در آیتی شبهه کاسره می آید از استبعاد آن صورت که مدلول آیت است یا تناقض دو آیت باهم یا تصور ناصدق آیت بر ذهن مبتدی مشکل می شود یا فایده قیدی از قیود آن آیت در ذهن نمی نشیند چون مفسر حل این اشکال نماید آن حال را توجیه خوانند چنانکه در آیت یا اخت هارون سوال

کردند که میان حضرت موسی و حضرت عیسی مدت بسیار بود پس هارون چگونه برادر مریم باشد گویا سائل و رین خاطر خود کرده بود که این هارون همان هارون برادر حضرت موسی است پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جواب دادند که بنی اسرائیل تسمیه می کردند باسماء صالحین که پیش از ایشان گذشته بودند و چنانکه سوال می کردند که آدمی روز محشر بروی خود چگونه مشی کند فرمودند ان الذی اشاه فی الدنیا علی رجلیه لقادر ان یمشیه علی وجهه و چنانکه از ابن عباس سوال کردند در یک آیت آمده لا یتسألون و در آیت دیگر واقبل بعضهم علی بعض یتسالون آنها چه تطبیق چه باشد ایشان گفتند عدم تساول در روز حشر است و تساول بعد دخول در جنت و از حضرت عائشه سوال کردند که سعی بین الصفا والمروه اگر واجب است چرا لاجناح گفته شد ایشان جواب دادند که قومی از ان تجنب می کردند باین سبب لاجناح گفته شد و حضرت عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سوال کردند که قصر با آنکه خوف نیست چه معنی دارد فرمودند صدقة تصدق الله بها یعنی کرم او تعالی چه قدر تنها که نمی کنند

باب دوم

ونیز چنین خدای تعالی این قید برای مصلحتی ذکر نه فرموده است قید اتفاقی است و مثالهای توجیه بسیار است و مقصود تنبیه است بر معنی آن و ما را مناسب می نماید که در باب پنجم آنچه بخاری و ترمذی و حاکم در تفسیرهای خود از باب اسباب نزول و توجیه مشکل ذکر کرده اند بسند درست تا صحابه یا تا حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم بطریق تنقیح و اختصار نقل کنیم برای دو فائده یکی آنکه حفظ این قدر آثار مفسر را ضروری است چنانکه شرح غریب قرآن قدری که ذکر کردیم ضروری است دیگر آنکه دانسته شود که اکثر اسباب نزول در فهم معانی آیات دخلی ندارد الا شیئ قلیل از قصص مذکور میشود و درین تفاسیر که اصح تفاسیر است نزدیک محدثین و آنچه محمد بن اسحق و واقدی و کلبی و درین باب افراط کرده اند و در زیر هر آیتی قصه آورده اند نزدیک محدثین اکثر آن غیر صحیح است و در اسناد آن نظر است آن را شرط تفسیر دانستن خطای بزرگ است و بر حفظ آن تدبر کتاب الله را موقوف داشتن حظ خود را از کتاب الله فوت کردن است وما توفیقی

الا بالله عليه توكلت وهو رب العرش العظيم • فصل
در بقيه مباحث اين باب حذف بعضى اجزا يا ادوات كلا
كه خيامى آورده ام چنين ابدال چيزى از چيزى و تقديم ما
لتأخير و تأخير ما حقه التقديم و استعمال متشابهات و تعريضات
و كنايات خصوص تصوير معنى مراد بصورت محسوسه كه لازم آن
معنى باشد و عادة و استعاره مكنيه و مجاز عقلى است پس بطريق
اختصار بعضى امثله اين احث با مطلع ميسازيم تا بصيرتى حاصل
شود اما حذف پس آن چند قسم است حذف مضاف
و موصوف و مضاف وغير آن س ۲۰ ر ۹ ولكن البر من آمن
اي بر من آمن س ۱۵ ر ۶ وآتينا ثمود الناقة مبصرة
اى آية مبصرة لا انها مبصرة غير عمياء س ۱ ر ۱۱ واشربوا
فى قلوبهم العجل اى حب العجل • س ۱۵ ر ۲۲ اقتلت
نفسا زكية بغير نفس اى بغير قتل نفس او فسادا اي
بغير فساد • من في السموات والارض اى من فى السموات
و من فى الارض لان شيئا واحدا ليس في السموات
والارض س ۱۵ ر ۸ ضعف الحيوة وضعف الممات اى

باب دوم

ضعف عذاب الحيوة وضعف عذاب الممات س ١٣ ء ر ٥
واسال القرية اي اهل القريه س ١٣ ء ر ١٧ بدلوا
نعمت الله كفرا اي فعلوا مكان شكر نعمت الله كفرا س ١٥ ء را
يهدي للتي هي اقوم اي للخصلة التي هي اقوم س ٥ ء ر ٢٢
التي هي احسن اي بالخصلة التي هي احسن س ١٧ ء ر ٧
سبقت لهم منا الحسنى اي الكلمة الحسنى والعدة الحسنى
س ١ ء ر ١٢ على ملك سليمان اي على عهد ملك سليمان
س ٥ ء ر ١١ وعدتنا على رسلك اي على السنة رسلك ١٠ انا
انزلناه في ليلة القدر اي انزلنا القران وان لم يسبق له
ذكر س ٢٣ ء ر ١٢ حتى توارت بالحجاب اي توارت الشمس
ر ١٢ ء ر ١١ وما يلقها اي خصلة الصبر س ٢ ء ر ١٣ وعبد الطاغوت
فيمن قرا بالنصب اي جعل منهم من عبد الطاغوت
س ١٩ ء ر ٣ فجعله نسبا وصهرا اي جعل له نسبا وصهرا
س ٩ ء ر ٩ واختار موسى قومه اي من قومه س ١٢ ء ره الا
ان عادا كفروا ربهم اي كفروا نعمة ربهم او كفروا
بربهم بنزع الخافض س ١٣ ء ر ٣ تفتؤ اي لا تفتؤ ومعناه

لا تزال س ٣٩ • ٣ ر ١٥ اما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى
اي يقولون ما نعبدهم • س ٤٩ ر ٩ • ان الذين اتخذوا العجل
اي اتخذوا العجل الها • س ٣٧ ر ٢ • تاتوننا عن اليمين اي
وعن الشمال • س ٥٦ ر ٢ • فظلتم تفكهون انا لمغرمون اي
تقولون انا لمغرمون • س ٤٣ ر ٦ • لو نشاء لجعلنا منكم
ملائكة اي بدلا منكم • س ٨ ر ١ • كما اخرجك ربك اي
امض بايد و انست كه حذف خبر ان باجزاى شرطيا مفعول
فعل يا مبتدا اى جمله و ماند آن و قسمه مابعد دلالت مى كند بر حذف
آن در قران متردا است • س ٦ ر ١٨ • فلو شاء لهداكم
اجمعين اى لو شاء هدايتكم لهداكم • س ٣ ر ٦ •
الحق من ربك اي هذا الحق من ربك • س ٥٧ ر ١ • لا
يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك
اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا اي لا
يستوي من انفق من قبل الفتح ومن انفق من بعد الفتح
فحذف الثاني لدلالة قوله اولئك اعظم درجة من
الذين انفقوا من بعد • س ٣٦ ر ٢ • واذا قيل لهم

اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم لعلكم ترحمون وما
تاتيهم من اية من ايات ربهم الا كانوا عنها معرضين اي
اذا قيل لهم اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم اعرضوا ونيز
باید دانست که اصل در مثل واذ قال ربك للملائكة و
اذ قال موسى آن است که اذ ظرف فعلی باشد لیکن این
را نقل کردند بمعنی تهویل و تخویف پس مانند آن است که کی
مواضع ایام وایا وقایع هائله را تعداد می کند بغیر ترکیب جمله و بی وقوع
در حیز اعراب بلکه مقصود ذکر آنها است تا صورت آن در
ذهن مخاطب مرتسم شود و از ان حادثه خوفی بر ضمیر او مستولی
گردد پس تحقیق آن است که در امثال این مواضع تفتیش
عامل او ضرور نیست والله اعلم ۞ ونیز باید دانست که حذف
جار از سر ان مصدریه در کلام عرب مطرد است بمعنی لان باشد
یا بان یا وقت ان ونیز باید دانست که در مثل ولو تری اذا
الظالمون في غمرات الموت ۞ ولو يرى الذين ظلموا
اذ يرون العذاب اصل آن است که جواب شرط محذوف
باشد اما این ترکیب را نقل کرده اند بمعنی تعجب پس حاجت

...لش کہ حذف نمانده است والله اعلم * واما ابدال تصرفی است که
کثیر الفنون گاهی باشد که فعلی را بجای فعلی ذکر نمایند تا ای
اعراض شئی که استحضار در ذکر آن اعراض و غیره این کتاب
نیست س ۱۷ ر ۳ اذ اللبي يذكر آلهتكم * اي يسب آلهتكم
اصل کلام آن بود که اهذا الذی یسب لیکن ذکر سب مکروه داشتند
و آنرا بدل کردند بذکر و از این قبیل است آنچه در عرف می گویند
که بدشمنان فلان کس عارض شده است و مراد آن است که
بفلان عارض شده است و می گویند که بندگان حضرت در این جا
تشریف آورده اند یا بندگان جناب عالی این مقدمه را می دانند
و مراد آن است که جناب عالی آمده اند و جناب عالی این را
می دانند * س ۱۷ ر ۴ منا لا يصحبون * اي منا لا ينصرون
چون نصرت بدون اجتماع و صحبت صورت نمی بندد یصحبون
بدل آن آوردند * س ۹ ر ۱۳ ثقلت في السموات والارض *
اي خفيت لان الشئ اذا [illegible] علمه ثقل على اهل
السموات والارض * س ۴ ر ۲ فان طبن لكم عن شئ
منه نفسا * اي عفون لكم عن شئ من طيبة من نفوسهن

مذکی ای بجای ای س ۱۹ • ر ۵ فظلت اعناقهم لها
خاضعین ای خاضعة • فکانت من القانتین ای من القانتات
س ۳ • ر ۱۱ وما لهم من ناصرین • ای من ناصر ✽ س ۲۹ ✽ ر ۶
فما منکم من احد عنه حاجزین • ای من حاجز ✽ والعصر
ان الانسان لفی خسر ✽ ای افراد بنی ادم افرد اللفظ لانه اسم
جنس ✽ یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا • المعنی
یابنی آدم انکم افرد اللفظ لانه اسم جنس ✽ وحملها الانسان ✽
یعنی افراد الناس • کذبت قوم نوح المرسلین • ای
نوحا وحده ✽ انا فتحنا لک س ۲۹ ✽ ر ۸ انا لقادرون ✽ ای
انی لقادر ✽ س ۲۸ • ر ۳ ولکن الله یسلط رسله ✽ ای
رسولنا محمدا صلی الله علیه واله وسلم ✽ س ۳ • ر ۹ الذین
قال لهم الناس ✽ ای عروة الثقفی وحده ✽ س ۱۳ • ر ۲۱
فاذاقها الله لباس الجوع ای طعم الجوع • ابدل الطعم
با للباس ایذانا بان الجوع له اثر من النحول والذبول
یعم البدن ویشمله کا للباس ✽ س ۱ • ر ۱۶ صبغة الله
ای دین الله ای ابدل بالصبغة ایذانا بانه کا لصبغ یتلون

به النفس او مشاكلة بقول النصاري في التمود ية و
طور سينين اي طور سينا • سلام على الياسين اي على
الياس قلب الاسمان للازدواج وكاي جزني بجاي جزني
ديكر آرند • بس ٩٠ ر ٧ فلما تجلي ربه للجبل اي على
الجبل كما تجلي في المرة الاولى على الشجرة • ام ارباسا بقون
اي اليها ما بقون • بس ١٩ • ر ١٦ لا يخاف لدي المرسلون
الا من ظلم • اي لكن من ظلم استيناف • لاصلبنكم في جزوع
النخل • اي على جزوع النخل • من ٢٧ • ر م ام لهم سلم يستمعون
فيه • اي يستمعون عليه • السماء منفطر به • اي منفطر فيه •
مستكبرين به اي عنه • بس ٢ • ر ٩ اخذته العزة بالاثم •
اي حملته العزة على الاثم • بس ١٩ • ر ٣ فاسال به
خبيرا • اي فاسال عنه • لاتاكلوا اموالهم الي اموالكم •
اي مع اموالكم • الي المرافق اي مع المرافق • من ٢١ • ر ١٩
يشرب بها عباد الله • اي يشرب منها • بس ٧ • ر ١٧ و
ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله على
بشر من شيء اي ان قالوا وكاي جاه بجاي جاه ايراد كنند مثلا بكه

جمله دلالت می کند بر حاصل مضمون جملهٔ ثانیه وسبب وجود آن
بسبب ایراد کرده می شود بآن جمله ۴ س ۲۰ ر ۱۲ و ان
تخالطوهم فاخوانکم • ای ان تخالطوهم لا باس
بذلك لانهم اخوانکم وشان الاخ ان یخالط اخاه ۰ س ۱۵ ر ۱۲
ولمثوبة من عند الله خیر • ای لوجد وا ثوابا ومثوبة
من عند الله خیر • س ۱۳ ر ۱۰ ان یسرق فقد سرق
اخ له من قبل • ای ان سرق فلا عجب لانه سرق اخ له
من قبل • س ۱ ر ۱۲ من کان عدوا لجبرئیل فانه
نزله علی قلبك باذن الله • ای من کان عدوا لجبرئیل
فان الله عدوله فانه نزله علی قلبك باذنه فعدوه یستحق
ان یعادیه الله تعالی فحذف فان الله عدوله بدلیل
الآیة التالیة واید ل منه فانه نزله علی قلبك وگاهی
اصل کلام مقتضی تنکیر است ودران کلام با دخال لام و
اضافت تصرف بکنند ومعنی بهمان تنکیر اولی باشد
۵ س ۲۵ ر ۱۳ وقیله یارب • ای رب قیل له یارب
فابدل بقیله لانه اخصر فی اللفظ • حق الیقین • ای حق

یقین • اضیف لیکون ابصر فی اللفظ و گاهی سنن مجیئی کلام تذکیر ضمیر است با تانیث آن یا افراد آن بسبب انکه سنن شبیهی بر آرند و مذکر را مونث کنند و مونث را مذکر سازند و مفرد را جمع نماید بسبب میل معنی • س ۷ ر ۱۰ فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر • القوم الظالمین مثله س ۱ ع ۲ کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ماحوله ذهب الله بنورهم و گاهی بجای تثنیه مفرد ذکر کنند س ۱۰ ع ۱۶ الان اغنهم الله و رسوله من فضله س ۱۲ ع ۳ ان کنت علی بینة من ربی و اتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم • والاصل فعمیتا فافرد لانهما کشیء واحد • ومثله الله و رسوله اعلم و گاهی مقتضای طبیعت کلام آن است که جزا را در صورت جزا آرند و شرط را در صورت شرط و جواب قسم را در صورت جواب قسم پس در کلام تصرف کنند و آن جزو جمله را جمله مستقله مستانفه سازند تا میل کنند به معنی او قامت چیزی نمایند که دلالت دارد بر آن بوجه من الوجوه • والنازعات غرقا و الناشطات نشطا • و السابحات سبحا فالسابقات سبقا

فالمدبرات امرا یوم ترجف الراجفه • المعنی البعث و الحشر حق یدل علیه یوم ترجف * والسماء ذات البروج والیوم الموعود و شاهد ومشهود قتل اصحاب الاخدود * المعنی المجازاة علی الاعمال حق • اذا السماء انشقت واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت ما فیها وتخلت واذنت لربها وحقت یاایها الانسان انك کادح • المعنی الحساب والجزاء کائن وگاهی قاب در اسلوب کلام کنند که اسلوب کلام مقتضی خطاب باشد وغایب آرند س ۱۱ * ر ۸ حتی اذا کنتم فی الفلك وجرین بهم بریح طیبة • وگاهی انشا را بجای اخبار کیرند واخبار را بجای انشاء • س ۲۹ • ر ۲ فامشوا فی مناکبها • ای لتمشوا • ان کنتم مؤمنین * ای ایمانکم یقتضی هذا • من اجل ذلك کتبنا علی بنی اسرائیل * المعنی علی قیاس حال ابن آدم کتبنا او علی مثال حال ابن آدم فابدل منه من اجل ذلك لان القیاس لا یکون الا بملاحظة العلة فکان القیاس نوع من التعلیل * ارایت در اصل بمعنی استفهام از رویت است واین جا نقل کرده

اما تنبیهی باشد بر استماع کلام آینده چنانکه در حدیث
گویند هیچ می بینی و هیچ می شنوی وتقدیم او تاخیر بر صعوبت
فہم مراد بہم می رساند چنانکه در شعر مشهور لبثینة شانیٔها سلبت
فوادي • بلا جرم اتیت به سلاما • وتعلق بر بعید نیز صعوبت
می آرد و آنچه از ین قبیل باشد ٭ س ١٥ • ر ٣ الا آل لوط
لمنجوهم اجمعین الا امرأته • ادخل الاستثناء علی الاستثناء
فصعب • فما یکذبك بعد بالدین • متصل بقوله لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم ٭ س ١٧ ٭ ر ٩ یدعو المن ضره
اقرب من نفعه • اي یدعو من ضره ٭ س ٢٠ ٭ ر ١١ لتنوء
بالعصبة اولی القوة ٭ اي لتنوء العصبة بها • س ٦ • ر ٦
وامسحوا برؤسکم وارجلکم • اي اغسلوا ارجلکم ٭ س ١٦
ر ٧ ا ولولا کلمة سبقت من ربك لکان لزاما واجل مسمی •
اي لولا کلمة سبقت واجل مسمی لکان لزاما • س ١٠ ر ٦
ان لاتفعلوه تکن فتنة • متصل بقوله فعلیکم النصر ٭ س ٢٨
ر ٧ الا قول ابراهیم • متصل بقوله کانت لکم اسوة حسنة
في ابراهیم ٭ س ٩ ٭ ر ١٣ یسئلونك کانك حفي عنها

اي يسئلونك عنها كانك حفي وزيادة از سن ثيبين نيز اقسام
است كه بي نفقت باشد. س ۷ ر ۱۰ او لاطائر يطير بجناحيه
س ۲۹ ر ۷ خلق الانسان هلوعا اذا مسه الشر جزوعا
واذا مسه الخير منوعا وگاهي بابدال سن ۸ ر ۱۷ الذين
استضعفوا لمن امن منهم وگاهي بعطف تفسيري س ۲۶
ر ۲ حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين سنة وگاهي بتكرار س ۱۱
ر ۱۲ وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء ان
يتبعون الا الظن • اصل الكلام وما يتبع الذين يدعون من
دون الله شركاء الا الظن سن ۱ ر ۱۱ ولما جاءهم
كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل
يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به
س ۴ ر ۲ وليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا
خافوا عليهم فليتقوا الله سن ۲ ر ۸ يسئلونك عن
الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج اي هي مواقيت
للناس باعتبار ان الله شرع لهم لتوقيت بها والحج
باعتبار ان التوقيت بها حاصل للحج ولو قيل هي

مواقيت للناس في حجهم كان اخصر ولكن اطنب س ٧ ي ١٧
لتنذر ام القرى ومن حولها وتنذر يوم الجمع اي
تنذر ام القرى يوم الجمع س ٠ ٤ ر ٣ وترى الجبال تحسبها
جامدة اي ترى الجبال جامدة ادخل الحسبان لان الرؤية
يبقى لمعان والمراد ههنا معنى الحسبان س ٢ و ٠٠ ١ كان
الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين
وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما
اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما
جاء تهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا
لما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدي من يشاء الى
صراط مستقيم ادخل وما اختلف فيه الا الذين اوتوه
في تضاعيف الكلام المنتظم بعضه ببعض بيانا للضمير
اختلفوا وايذانا بان المراد من الاختلاف ههنا هو
الاختلاف الواقع في امة الدعوة بعد نزول الكتاب
بان امن بعض وكفر بعض ...
زياده كند ... حرف جر ... فعل ...

توكيد وصات س ١٠ ر ١١ يوم تبيض عليها • اي يحمى •
س ٦ ر ١ وقفينا على اثارهم بعيسى ابن مريم • اي قفينادم
بعيسى ابن مريم و در ين مقام نكته بايد دانست كه واو در مواضع
بسيار براى توكيد وصات باشد نه براى عطف اذا وقعت
الواقعة وكنتم ازواجا ثلثة وفتحت ابوابها واصحص
الله و هم جنين تا نيز زايد باشد قسطلانى در شرح كتاب الصحيح
در باب المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل
يجزيه من طواف الوداع گفته ويجوز توسط العاطف بين
الصفة والموصوف لتاكيد لصوقها بالموصوف نحو س ١٠ ر ٣
اذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض • قال
سيبويه هو مثل مررت بزيد وصاحبك اذا اردت بصاحبك
زيد او قال الزمخشري في س ١٤ ر ١ قوله تعالى وما
اهلكنا من قرية الا ولها كتاب معلوم • جملة واقعة صفة لقرية
والقياس ان لا تتوسط الواو بينهما كما في قوله تعالى
وما اهلكنا من قرية الا لها منذرون وانما توسطت لتاكيد
لصوق الصفة بالموصوف كما يقال في الحال جاءني

زید علیه ثوب وجاءنی وعلیه ثوب اخری وگاهی بجهت
اختصار ضمیر دار اده دو معنی از یک کلمه سوبت فهم مرادیه چه
ر س ۵ ، ۲ ر ۱ وانهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون
انهم مهتدون • یعنی ان الشیاطین لیصدون الناس عن
السبیل ویحسب الناس انهم مهتدون • قال قرینه فی
موضع واحد • المراد به الشیطان وفی الموضع الاخر
الملک س ۲ ، ۲ ر ۱ یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من
خیر س ۲ ، ر ۱ ا و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو فالاول
معناه ای انفاق ینفقون وای نوع من الانفاق ومو
صادق بالسوال عن المصرف لان الانفاق یمیز
باعتبار المصارف انواعا والثانی معناه ایما ل ینفقون
ذا از قبیل است آمدن لفظ جعل وشی مانند آن بمعانی
متعدد گاهی به معنی خلق جعل الظلمات والنور گاهی بمعنی
اعتقدوا س ۸ ، ۳ وجعلوا لله مما ذرأ وشی بجای فاعل آید
بجای مفعول به وگاهی مفعول مطلق در خبر آن ر س ۲۷ ، ب ۳ ام
خلقوا من غیر شیء ای من غیر خالق س ۵ ا ر ۱ ۲ فلا تسالنی عن

شیء امر عن شیء مما یتوقف فیه من امری از امر دنیا،
ومطلب گاهی مخبر عنه اراده کنند هو نباء عظیم ای قصة
عجیبة دهم چنین خیر وشر وآنچه از آن پیش آید و از هر کل محامات شود و
امثال قبیل است انتشار در آیات آتی که تمام اصلی آن بعد
از ذکر قصه است گاهی مبادرت کنند وآنرا قبل از تمام قصه
ایراد نمایند باز عود کنند بقصه وآنرا تمام فرمایند گاهی در نزول
متقدم باشد ودر تلاوت متاخر باشد س ۳۰ واقل نری تقلب
وجهك در نزول مقدم است وسیقول السفهاء متاخر ودر
تلاوت بالعکس وگاهی جواب را از میان قول کنار خارج
کنند س ۳-۲۶ ولا تومنوا الا لمن تبع دینکم قل ان
الهدی هدی الله ان یوتی احد مثل ما اوتیتم یا محاجوکم
این مباحث تفصیل بسیار می طلبد اما در اینچه گفتیم کفایت است
خواننده ... چون این امور را بخاطر مستحضر داشته باشد
... باشد که ... غرض سخن در یابد و حیرت ... کور را
... مطلب ... یک مثال با مثله دیگر انتقال نماید
فصل باید دانست که محکم آن است که داننده لغت از آن

کلام بجز یک معنی ادراک نکند را عبارت دانستن چه سبب
اول است نه موشکافان زمان ما را که موشکافی میباد این نشست
جمعال که محکم را متشابه می سازند و معلوم را مجهول و متشابه
آن است که محتمل دو معنی باشد بسبب احتمال رجوع ضمیر بدو
مرجع چنانکه شخصی گفت اما ان الامیر امرني ان العن
فلانا لعنه الله یا اشتراک کلمه در دو معنی مانند لامستم
در جماع و لمس بید یا احتمال عطف بر قریب و بعید مانند
وامسحوا برؤسکم وارجلکم فی قراة الکسر و احتمال
عطف و استیناف مانند لا یعلم تاویله الا الله والراسخون
في العلم و کنایت آن است که معنی اثبات کند و قصد
ثبوت عین آن باشد بلکه قصد آن است که انتقال کند ذهن
مخاطب بلازم آن بلزوم عادی یا عقلی چنانکه از عظیم الرماد
معنی کثرت ضیافت و از طویل النجاد معنی سخاوت ادراک
می شود و تصویر معنی مراد بصورت محسوسه از همین قبیل است
و آن بابی است واسع در اشعار عربیه و خطب ایمان
و قرآن عظیم و سنت حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بآن مشون است وَاَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ تشبيه
داده شده با تهییس دزدان چون یاران خود را آواز دهد
که از این سو حمله کن و از آن سو درآ و جعلنا من بين ايديهم
سدا و من خلفهم سدا و جعلنا في اعناقهم اغلالا تشبيه
شده اعراض ایشان را از تدبر آیات بکسی که او را
مغلول کرده باشند یا بر جهت او سدی بنا کرده باشند
پس اصلا نمی تواند دید واضمم اليك جناحك من الرهب
یعنی مجموع خاطر شو و برا کند کی نفس بگذار و نظیر این باب
در عرف آن است که چون شجاعت کسی را تقریر کنند
بشمشیر اشاره کنند که این طرف میزند و آنطرف میزند و
مقصود وجه غلبه او بر اهل آفاق به صفت شجاعت نباشد گو در
تمام عمر شمشیر بدست نگرفته باشد یا گویند فلان می گوید که دو
دروغ این کسی را نمی رسد که با من مبارزت تواند کرد و یا گویند
که فلان خود چنین می کند و آشاره کنند جهتی که اهل مبارزت
در وقت غلبه بر خصم از ری کنند گو که این شخص گاهی این کلمه نگفته
باشد و این فعل به عمل کرده باشد یا گویند فلان خان مرا خفا کرده است

و دست دیگری من انداخته لقمه را برکشیده است و تعریض
آن است که حکم عام یا منکر گویند و مقصود تقریر حال آید مخصوص
خاص باشد یا تنبیه بر حال شخص معین و بعض خصوصیات آن
شخص در کلام در آید و مخاطب را بر آن شخص مطلع نسازد
در مثل این موضع خوانند قرآن کران خاطر شود و مخالف
آن قصه کرده و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون
می خواستند که بر شخصی انکار کنند می فرمودند ما بال اقوام
یفعلون کذا و کذا چنانکه و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا
قضی الله و رسوله امرا الآیه تعریض است زینب و برادر او
را و لا یاتل اولوا الفضل منکم و السعة تعریض بحضرت
ابوبکر صدیق و در بعضی صورتها تا آن قصه ندانند فهم مطالب نه کنند
و مجاز عقلی آن است که اسناد کنند فعلی را بآنچه فاعل آن
نیست و مفعول یا سبب زیرا که فعل به آن نیست بعلاقه
آن که میان این هر دو مشابهتی هست و متکلم ادعای آن کرده
است که داخل در افراد آن است و گویا از جنس آنها باشد
آنکه گویند بنی الامیر القصر حال آنکه بانی معماران بودند با مزدور

اتیت الربیع البقل حال آنکه نسبت حضرت حق است در موسم ربیع والله اعلم بالصواب • باب سوم در بیان اسلوب بدیع قرآن و این بحث در سه فصل مبین می شود فصل اول قرآن را بروش متون مبوب و منفصل ساخته نیست تا هر مطلبی از ان در بابی یا در فصلی مذکور شود بلکه قرآن را مانند مجموعهٔ مکتوبات فرض کن چنانکه بادشاهان برعایای خود بحسب اقتضای حال مثال می نویسند و بعد زمانی مثال دیگر وعلی هذا القیاس تا آنکه اشباه بسیار جمع شود شخصی این اشباه را تدوین کند و مجموعهٔ مرتب سازد هم چنین ملک علی الاطلاق بر پیغامبر خود صلی الله علیه و آله وسلم برای هدایت بندگان بحسب اقتضای حال سوره بعد سوره نازل فرمود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر سورتی علیحده محفوظ و مضبوط بود اما سورتها را تدوین نه فرموده بودند و در زمان حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همه سوره ها را در مجلد بترتیب خاص جمع نمودند و این مجموع به مصحف مسمی شده و هم میان اصحاب سوره ها را به چهار قسم منقسم

ساخته بودند یکی سبع طوال که اطول سور اند و دیگر مئین
که هر یکی صد آیت است یا اندکی بیشتر و دیگر مثانی که از آنها
کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف بعضی سوره که از
اعداد مثانی است در مئین داخل نموده شد بملاحظهٔ مناسبت
سباق آن با سیاق مئین وعلی هذا القیاس در بعض
دیگر تصرف رفته است حضرت عثمان رضی الله عنه مصاحف چند
ازان مصحف انتساخ فرموده بآفاق فرستادند تا ازان
مصاحف استفاده نمایند و بسر [illegible] میل نکنند چون
اسلوب سور با اسلوب مثالهای پادشاهان مناسبت است
در ابتدا و انتها طریقهٔ مکاتیب رعایت نموده شد چنانکه بعضی
مکاتیب را بحمد خدای تعالی شروع می کنند و بعض را به بیان غرض
املاء آن و بعض را به بیان نام مرسل و مرسل الیه و بعض رقعها
و شقه‌های باشند بغیر عنوان و بعض مکاتیب مطول می باشند
و بعض مختصر هم چنان خدای تعالی بعض سوره را بحمد یا تسبیح
شروع نموده و بعض را به بیان غرض املا نموده چنانچه فرموده
ذلك الكتاب لا ريب فيه هدي للمتقين سورة انزلناها

و در ضیناها و این قسم بدان ماند که اما صالح فلان و فلان از جهت آنکه او وصی به فلان آن حضرت صلی الله علیه وسلم در واقعه جدم بیه نوشته بودند هند اما قاضی علیه صلی الله علیه وسلم و بعضی را بذکر مرسل و مرسل الیه چنانکه تنزیل من الله العزیز الحکیم ۰ کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر و این قسم بدان ماند که نویسندگان حضرت خلافت جاه رشد یا نویسندگان فلان شهر را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نوشته بود من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم و بعضی را بر وشش رقعها و شقها بغیر عنوان چنانکه فرمود اذا جاءک المنافقون ۰ قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها ۰ یا ایها النبی لم تحرم و چون اشهر فصاحات عرب قصاید بوده است و در مبدأ قصاید تشبیب بذکر مواضع عجیبه و وقایع هایله رسم قدیم ایشان بود این اسلوب را در بعضی سور اختیار فرمود والصافات صفا فالزاجرات زجرا والذاریات ذروا فالحاملات وقرا ۰ اذا الشمس

کوثرت و اذا النجوم انکدرت و چنانکه او اخر مکاتیب را
بجوامع کلم و نوادر وصایا و تاکید بر احکام سابقه و تهدید بمخالفین که
مخالفت آن کند ختم می کردند بهمین اسلوب خدا تعالی او اخر
سور را بجوامع کلم و منابع حکم و تاکید بلیغ و تهدید عظیم ختم فرموده
شروع کرده می شود و در اثنای سوره کلام بانج عظیم
الاسالیب بنوعی از حمد و تسبیح یا بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه
شروع فرموده بیان تباین مراتب خالق و مخلوق ۱۹ اس ۲۰ ربقل
الحمد لله سلام علی عباده الذین اصطفی آلله خیر اما یشرکون
بعد از ان در پنج آیه این مدعا بابلغ وجوه و ابدع [illegible] فرمود
چنانکه شروع فرمود مخاصمه بنی اسرائیل را در اثنای سوره بقره
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم ختم فرمود
پس ابتدای مخاصمه باین کلام و انتهای [illegible]
عظیم از بلاغت و هم چنین شروع فرمود مخاصمه اهل کتابین در سوره آل
عمران بآیه ان الدین عند الله الاسلام تا تصویر محل نزاع
باشد و تو از دلیل و قال بر ان مدعا واقع شود و ابتدا [illegible]
الحال • فصل دوم در اکثر سوره سنت الله جاری شده است به تقسیم

باب سوم

سوره‌ها با یات چنانکه قصاید را با بیات منقسم می کردند نیز
امام آنها در میان آیات و ابیات فرقی نهاده شده است
در آیات و ابیات هر دو نشایند که برای التذاذ نفس
و سامع انشا کرده می شود الا آنکه ابیات مقید اند
به عروض و قافیه که خلیل تدوین آن کرده است و شعراء آنرا
ازوی یاد گرفته اند بنای آیات بر وزنی و قافیه است اجمالی
که اشبه است با مر طبیعی نه بما فاعیل و تفاعیل عروضیان و
قوافی ایشان که امری است صناعی و اصطلاحی و تفتیح
امری مشترک ... که در ابیات و آیات واقع است و نشاید
... عام اطلاق می نمائیم با وضبط اموری که در آیات
التزام آنها واقع شده است و آن بمنزله اصل است تفصیل
می طلبد ... فیق تفصیل این اجمال آنکه فطرة سلیمه
در قصاید موزونه مقفاة و ازا جرد ابقه و امثال آن لطفی
ادراک می کند و حلاوتی ذوق می نماید چون در سبب ادراک
آن لطف تأمل می کنند می باید که در دو کلامی که بعض اجزای
او با بعض موافقت داشته ... دارد نفس مخاطب را الذتی داده است

داشتن آن بخشیده بعد از آن چون بیت دیگر بهمان
توافق اجرا بر نفس مخاطب واقع شد و امر مشهود چون
آمد لذت دو بالا شد و چون هر دو بیت در قافیه اشتراک دارند
لذت آن سه چندان گشت پس التذاذ بابیات بسبب
سر فطرت قدیمهٔ آدمیان است و همه امزجه سلیمه از اهل اقالیم
معتدله بر آن متفق اند بعد از آن در توافق اجزا در بیتین و
در شروط قافیهٔ مشترکه در ابیات مذاهب مختلفه و رسوم
متباینه واقع شد عرب قانونی دارند که خلیل ایضاح آن کرده
و هنود رسمی دارند که سابقهٔ ایشان ... ... و
همچنین اهل هر زمان وضعی اختیار کرده اند و راه ... ...
نموده اند چون از این همه رسوم و مذاهب مختلفه امر جامع انتزاع
کنیم و سر منتشر تامل نمائیم موافقت ... ... غیر مسالهٔ
عرب بجای مستفعلن مفاعلن و مفتعلن می آرند و بجای فاعلاتن
فعلاتن و فاعلن بر قاعده می شمارند و موافقت ضرب بیت با
ضرب بیت دیگر و عروض بیت با عروض بیت دیگر لازم
می دارند و در حشو زحافات بسیار تجویز می کنند بخلاف شعرای

قدرس کز حافات پیش ایشان مستحسن است وهم چنین
شعرای عرب اگر در یک بیت قافیه قبوره باشد در بیت دیگر
نیز همان احسن از نکارند بر خلاف شعراء عجم وهم چنین شعراء
عرب حاصل وداخل ونازل را از یک قسم گیرند بخلاف
عجم هم چنین وقوع یک کلمه در مصراعین بوجهی که
نصف آن از مصراعی باشد ونصف از مصراعی پیش عرب
صحیح بود نه پیش عجم بالجمله امر مشترک موافقت تخمینی است
نه موافقت حقیقی وهر دو از ان اشعار خود را بر عدد حروف
نهاده اند بلکه بر عدد حرکات وسکنات وآن نیز لذت
ذوق را است وبعضی اهل بدو را شنیده ایم که در تفرید است
بوده که بجهت التذاذ می کنند کلامی متوافق باهم بتوافق تخمینی بار دیگر
که بجهت [illegible] زیاده تر از کلمه اختیار کرده اند ومثل قصاید آن
را انشاد می کنند واز ان لذتی بر می گیرند وهر قومی را صنعتی خاص
است در نظم خود ها وعلی هذا القیاس اتفاق امم در التذاذ
بلحون و[illegible] واقع است واختلاف ایشان در رسوم تفرید
وقواعد متحقق است ویونانیان اوزان استنباط کرده اند و

انهار ابتنائات مسمی ساخته اند و از مقامات آوازات و شعبات
بر آورده اند فی شده التفصیل برای خود ذوق مباحث و اهل
هند شش راگ تعیین نموده از آن راگها را کیها تفریع
کرده اند و اهل بدو را ده بم که از این بر دو اصطلاح و دست
باز داشته بحسب سلیقه خود ناگیتی و ایقاعی تر از آئین
او زانی چند بغیر ضبط کلیات و حصر جزئیات هنگامه آراسته اند
و چون بعد از این ملاحظه ما حدس را حکم کنیم امر مشترک بجز موافقت
تخمینی بدست نمی آید تحسین عقل را کار به همان مشروع اجمالی است
به تفصیل توانی مرد فر مو صله ذوق
حلاوت بحث است نه باجر طویل و مدید حضرت
خواست که با این مشت خاک هم زبان شود نظر بر همان حس
اجمالی انداخت در قوالب
دهانات الملک چون اراده فرمود که بر دمن آدمیان سخن
گوید همان اصل بسیط را ضبط فرمود نه این قوانین متغیره
به تغییر ادوار و اطوار تمسک به قوانین
جل است و بدست آوردن حس اجمالی بغیر توسط آن قواعد

باب سوم
(۸۱)

موجهی که در اغواد و انجاد بیان از دست نرود و در هر نشیب و فراز آن ضایع نشود همراه دنیم پس از جریان حق سبحانه دوران سخن اختراع اصلی می کنم و امتثال بقاعده می نمایم و آن قاعده آنست که در اکثر امور امداد صوت را معتبر [illegible] طویل دیده و مانند آن و در فواصل انقطاع نفس را بسته و آنچه مد بران قرار گیرد معتبر داشته نه قواعد فن نوائی را این کلیه نیز بستگی می طابد اند که گوش را حوالهٔ آن باید کرد که آمد و رفت نفس در نای کلوحیات انسان است و هر چند هیچ [illegible] از میر رو کوتاهی نفس مقید و بشر است اما [illegible] آنرا بطبع خود بکند اند لابد امدادی داشته باشد پس در اول بر آمدن نفس نشاطی بهم رسد و آهسته آهسته آن [illegible] می گردد و در آخر منقطع می شود و احتیاج اعادهٔ نفس تازه پیش می آید و این امدادی است محدود بحد مبهم و مقید بمقدار منتشر که نقصان دو برسه کلمه باکه نقصان قدر ثلث [illegible] از ان متجاوز نمی سازد و زیادت دو سه کلمه باکه قدر ثلث و ربع آن حد بیرون نمی کشد اختلاف عدد و اوتاد:

واسباب را گنجایش میدهد و تقدیم بعض ارکان را
بر بعض وسعت می نماید پس این امید از بعض راویان ماخوذ
شد و آنرا بر سه قسم تقسیم نموده آمد طویل و متوسط و قصیر
اما طویل پس مانند سوره نساء و اما متوسط پس مانند سوره اعراف
و انعام و اما قصیر پس مانند سوره شعرا و سوره [illegible]
[illegible] بر بده متعهده بر حرفی قافیه هست هیچ که طبع آنرا ذوق
می کند و از اعاده آن چند کرت ملول نمی شود گو آن در یک جا
الف باشد و یک جا دال یا یا و آن حرف آخر گو یک جا
یا باشد و یک جا جیم یا قاف پس یعلمون و [illegible] مستقیم
موافق اند و خروج و مریج و تجدید و تبار و فواق و عجاب [illegible]
بر قاعده و هم چنین لحوق الف در آخر کلام قافیه است متناسبه
که اعاده آن لذتی می دهد گو حرف روی [illegible] باشد و یک جا
گویند کریما و دیگر جا گویند حدیثا و سیوم جا گویند بصیرا و در این صورت
اگر التزام موافقت روی بکار آید از قبیل التزم ما لا یلتزم
خواهد بود چنانکه در اوایل سوره مریم و سوره فرقان واقع شده
و هم چنین توافق آیات بر یک حرف مثل میم در سوره قتال

وچنین در سورهٔ الرحمن لفظی می‌بود هم چنین اند و یک جمله
بعد یک سطر یا بعد از چند سطر آمده است چنانچه در سورهٔ شعراء و سورهٔ
قمر و سورهٔ الرحمن و سورهٔ مرسلات واقع شده گاهی بجهت تقریر
و مانع داشتن بار رعایت آن کلام مختلف کرده می‌شود
سوره را از اول سوره مثل را و آو یا در آخر
سورهٔ مریم و مثل سلاسلا و کراما در آخر فرقان و طین و ساجدین
و منظرون در آخر سورهٔ صاد حالانکه اوایل این سوره مبنی بر قاعدهٔ
دیگر بوده است کما لا یخفی. پس در اکثر سوره این وزن
و قافیه که تغییر ... رعایت هم داشته آمد اگر در آخر آیه لفظی
که صلاحیت قافیه داشته باشد قافیه شود تنها والا وصل کرده
آید و خواه که بیان الااله باشد یا تنبیهی باشد مخاطب را
چنانکه گوید وهو الحکیم الخبیر * وکان الله علیما حکیما *
وکان الله بما تعملون خبیرا لعلکم تتقون * ان فی ذلک
لآیات لاولی الالباب * ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون
و در بعض مواضع الحان و در مثل این موضع بکار رفته است
مثلا و اسأل به خبیرا و گاهی تقدیم و تاخیر استعمال کرده اند و

گاهی قلب در زیاده مثل الیاسین وطور سینین در الیاس
وطور سینا در عمل آمد این جا باید دانست که اسجام کلام
وسهولت آن بر لسان بسبب آنکه مثل سایر است باعث کم
آن در آیت مکرر آمده است کلام طویل را با کلام قصیر موزون
می سازد وگاهی فقرهای اولی را کمتر از فقرهای ثانیه
خوبست کلام زایده وبه خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم
في سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه گویا در مثل این
کلام متکلم اختیار می کند در نفس خود که فقرهٔ اولی با ثانیه مجموعا
دریک پایه است وثالثه وحدها دریک پایه دیگر ...
ذات قوایم ثلث باشد یوم تبیض وجوه وتسود وجوه
فاما الذین اسودت وجوههم الایه ، واما الذین ابیضت
وجوههم الایه وعامه اول را با ثانی جمع کرده ... شمارند وگاهی دریک آیت دو فاصله می آیند چنانکه در بیت هم
هم چنین می باشد کالزهر فی ترف والبدر فی شرف والبحر
فی کرم والدهر فی همم وگاهی یک آیت را در از تر از
دیگر آیات آرند وسر در ین جا آنست که چون حسن کلام را

گوناشی از تناسب وزن و وجدان امر متنفر کننده است در یک بافته وجهت کلام الله کوناشی او سهولت ادا و موافقت طبع کلام و عدم لحوق تغیر در ان است در باده دیگر ننه در بیت جانب معنی را راجح دانم پس یک انتظار و اصل شود و در انتظار ثانی اندماجی کرده می آید و آنکه مقصد ازجت که در اکثر سور مسنة الله برین جاری شده بجهت آن است که در بعض سور رعایت این قسم وزن ونا بجهور زیاده است پس یک طایفه بر طور خطب خطیبان و امثال کنه فهمان واقع شده سمر النها که حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده است شنیده باشی و تو نهای آنرا دانسته باشی و در بعض سور بر طور نامهای عرب بدون رعایت چیزی واقع شده بمثل محاوره بعض ناس با بعض الا آنکه ختم هر کلامی به چیزی که مبنی باختتام باشد کرده آمده و ما ناسر در این نامان آن است که اصل لغت عرب وقف است در موضعی که نفس منتهی شود و نشاط کلام متلاشی گردد و مستحسن در محل وقف انتهاء نفس بر مده است

از این جهت صورت آیات جدا شده است این است آنچه
این فقیر را منح شده است والله اعلم دیگر چه بشیند که مطالب
فنون خمسه چرا در قرآن عظیم مکرر گفته شد چرا بر آیتی موضع
اکتفا نرفت گویم آنچه خواهیم که سامع را افاده نمایم دو قسم
می باشد یکی آنکه مقصود آنجا مجرد تعلیم ما لا یعلم
فی طب حکمی دانست ذهن او ادراک آن نکرده بود
با استماع این کلام آن مجهول معلوم شود و آن نادانسته دانسته
گردد دیگر آنکه مقصود استحضار صورت آن علم در مدرکه
او باشد تا ازان لذت فراوان گیرد و قوای قلبیه و ادراکیه
دران علم فانی شوند و رنگ این علم بر همه قوی غالب آید
چنانکه معنی شعری را که ما آنرا دانسته ایم مکرر می گوئیم و هر بار
لذتی می یابیم و برای این لذت تکرار آن دوست می داریم
و قرآن عظیم به نسبت هر یکی از مطالب فنون خمسه هر دو قسم
افاده اراده فرموده تعلیم ما لا یعلم به نسبت جاهل ورنگین ساختن
نفوس بآن علوم بسبب تکرار به نسبت عالم اللهم الا اکثر
مباحث احکام که تکرار در آن حاصل نشد زیرا که افاده دوم

آنچه مطلوب بوده لهذا در شریعت به تکرار تلاوت امر فرموده
به تجرد فهم او اکتفاء ننمودند این قدر فرق نهاده اند که در اکثر احوال
آن مسائل بعبارت تازه و اسلوب جدید اختیار
... باشد و در نفوس دالّ باشد و در اذهان اگر تکرار
... باشد که وقفه طول آن را تکرار می نمایند و در
صورت اختلاف تعبیرات و تغایر اسالیب ذهن خوض کند و خاطر
لذتی در ان فرو رود اگر پرسند که در سورهای قرآن این
مطالب را چرا منتشر نمودند و رعایه ترتیب نکردند چرا نشد که
نخست الاء الله را ذکر فرمایند و استیفای حق آن نمایند بعد از ان
شروع کنند در ایام الله و اتمام آن کنند بعد از ان مخاصمه کفار بیایند
گوئیم اگرچه قدرت الهیه شامل همه ممکنات است اما حکم در این
ابواب حکمتهاست که حاجت موافقت مبعوث الیهم است
در لسان و در اسلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است در
آیه لقالوا الأعجمي وعربي و تا نزول قرآن در میان عرب
هیچ کتابی نبود نه کتاب الهی و نه مولف بشر و ترتیبی که
حالا مصنفین اختراع نموده اند عرب آن را نمی دانستند اگر

این را باور نمی کنی قصاید شعرای مخضرمین را آن که
در سایل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و کلام نسب حضرت
عمر ابن خواندن این معنی روشن شود پس اگر خلاف سبب
ایشان گفته شود و مجبرت و نامند و بخری تا آنکه مستانه
ایشان رسد و فهم ایشان را مشوش سازند بر مجموعه
نه بجز را فایده است بلکه افاده مع الاشتباه ذکر او
واین معنی در غیر مرتب اقوی و اتم است اگر برابر سند دزد
وقافیه که نزدیک شعرا معتبر است از این وزن و قافیه که لفظ
تر است آنرا چرا اعتبار نکرده گوییم لذیذتر بودن شعر ملت
است یا خیانا نسبت اقوام و اذهان ولی السلیم ابداع نحو دیگر
از وزن وقافیه بر زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
که امی بودند آیت ظاهر است بر نبوت حضرت ایشان و
اگر بر وزن وقافیه شعرا قرآن نازل می شد کفار گمان می کردند
که امان شعر است که در عرب مشهور و معروف است و از آن
حساب بجز نمی گرفتند چنانکه بلغا از اهل نظم و نثر چون
می توانند که مرتبت . ز جهان تو دیگر معاصرین بر روش اشهاد اثبات

اثبات کنند معانی تازه استنباط می نمایند وگویند کسی هست که باین کمال غزل گوید و نامه نویسند و اگر به نو رقدیم انشا اگر براعت ایشان جز، محققین واضح نشود و اگر پرسند می زنیم چه وجه است گوئیم محقق پیش ما آن است است ازان جمله اسلوب بدیع زیرا که عرب را میادین چند بود که در آنها جواد بلاغت راجولان می دادند وگوی مسابقت از اقران میربودند قصاید و خطب و رسایل و محاوره و اسلوبی که غیر این چهار وضع باشد نمی دانستند و بر ابداع آن قادر نبودند پس ابداع اسلوبی که غیر اسالیب ایشان بر زبان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که امی بودند عین اعجاز باشد و ازان جمله اخبار از قصص و احکام ملل سابقه بوجهی که مصدق کتب سابقه باشد بغیر تعلم و ازانجمله اخبار باحوال آینده پس هر وقتی که چیزی ازان بر طبق اخبار بوجود آمد اعجاز تازه بظهور رسید و ازان جمله درجه علیا از بلاغت که مقدور بشر نباشد و چون ابناء عرب اول آمده ایم بکنه آن نمی توانیم رسید

لیکن این قدر می دانم که استعمال کلمات و ترکیبات
غریبه جدا با لکلیت و عدم تکلف قدری که در قرآن می یابم
و رایج قصیده از قصاید متقدمین و متاخرین نمی یابم و این امری
است ذوقی که بهره از شعرا آنرا بخوبی می توانند دریافت و
آن فایده ندارند و نیز می دانم که در انواع تذکیر و تخویف
در لباس دیگر پوشیده می شود بر اسلوب سوره که طرفگی دارد
و دست تناول از دامن آن کوتاه است و اگر کسی این
دانی فهمید باید که در ایراد قصص انبیا که در سوره اعراف
و هود و شعراء واقع می شود تامل کند باز همان قصص را در صافات
بیند و باز همان قصص را در ذاریات تا فرق ظاهر شود و هم چنین
ذکر تعذیب عصاة و تنعیم مطیعین در هر مقام برنگی دیگر
ادا کرده می شود و مخاصمه اهل نار با یکدیگر بصورتی جداجدا در هر
مقام جلوه داده می شود والکلام فی هذا یطول و نیز میدانم که
رعایت مقتضی مقام که فن معانی متکفل اوست و استعارات
و کنایات که فن بیان کافل اوست با وجود رعایت حال
مخاطبین که امیین بودند تا آشنا از صناعات هر از آنچه

باب چهارم
(۹۱)

در ان ... هم است تصور نمی شود زیرا که مطلوب در ینجا
آن است که در مخاطبات معروفه کس بآن آشنا اند
... و ترتیب خاص پسند داخل کرده شود و این معنی
... تحقیق مبین است شعر از پای تا بسرش هر کجا که
... دل می کشد که جا اینجا است و از این جمله
وجه این است که جز متدبرین در اسرار شرایع را فهم آن میسر نیست
آن آنست که این علوم خمسه نفس ایشهاد لیل بودن قرآن
نازل من الله است بجهت هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب
چون در قانون نظری کند و در تدبر رفتن او در بیان اسباب
... امراض و وصف ادویه ملاحظه می کند هیچ شک نمی کند
در اینکه مولف آن کامل است در صناعت طب هم چنین
چون عالم اسرار شرایع می داند که در تهذیب نفوس که امر
کدام چیز با فراد انسان می توان القا نمود و بعد از ان در فنون
خمسه تامل می کند بی شک در می یابد که این فنون در معانی خود بوجهی
واقع اند که از ان بهتر صورت نه بندد بیت ٭ آفتاب آمد دلیل
آفتاب ٭ گر دلیلت باید از وی رو متاب ٭ باب چهارم ٭

در بیان فنون تفسیر و حال اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین
باید دانست که مفسران فرقهای مختلف اند جمعی روایت
آثار مناسبه بآیات قصد کرده اند خواه حدیث مرفوع باشد یا موقوف
یا قول تابعی یا خبر اسرائیلی و این روش محدثان است
تاویل آیات صفات و اسما پیش گرفته اند بعضی
مذهب تنزیه یافتند آنرا از ظاهر صرف نمودند بعضی تمسک
دایه بعضی آیات رد کرده اند و این طریقه متکلمان است و قومی
استنباط احکام فقهیه و ترجیح بعض مجتهدات بر بعض و جوابهای
تمسک مخالف ایراد می کنند و این روش فقهای اصولیان است
و جمعی نحو و لغت قرآن را ایضاح می نمایند و شواهد کلام عرب
در هر باب بوفور تمام ایراد می کنند و این وضع نحویان لغویان
است و گروهی نکات معانی و بیان و آنچه تمام تر بیان نمایند
و درین باب داد سخن می دهند و این آئین ادبا است و بعضی
قرات قرآن را که از استادان ماثور داشت روایت
می کنند و هیچ دقیقه درین باب فرو گذاشت نمی نمایند و این
صنعت قرا است و برخی نکات متعلقه بعلم سلوک یا علم حقایق

باب چهارم

(۹۳)

از آن جمله لطائف که مناسب زبان می‌گشاید این روش صوفیان است
بالجمله میدان این جا واسع است و قصد هر مستمر نه تسهیل معانی قرآن
شده است و هر کسی در فنی خوض نموده است و بقدر
فهم خود سخن گفته است و مذهب اصحاب خود را
[illegible] است از این جهت فن تفسیر وسعتی پیدا
کرد که تقریر راست نیاید و کتب بسیار پدید آمدند که به شمار
محصور نشوند و جمعی جمع این همه قصد کردند و گاهی بتازی
و گاهی بفارسی سخن گفتند و در اختصار و اطناب متفرق شدند
و دامان علم را کشاده تر ساختند و این فقیر را که مدتی توفیق
دریای کتاب از این فنون مناسبتی حاصل شده است و اکثر اصول
آن و احکام مسائل از فروع آن بدست آمده است و نوعی از
استقلال در تحقیق و معانی [illegible] که شبیه با جتهاد فی المذاهب
باشد حصول یافته است و ... فن دیگر از فنون تفسیر
از دریای فیض الهی بخاطر ریخته است اگر راست پرسی من
شاگرد بلا واسطه قرآن عظیم چنانکه اویسی روح پرفتوح حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم باشند که مستفید بواسطه کتبه

نعمتی است شبیه بآنکه اثر پذیر بواسطه صلوة عظمی ام ولو ان لی
فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حمده
درین رساله لازم دیده شد که دو سه حرف از فن توجیه نوشته
شود * فصل * در بیان آثار مرویه در کتب تفسیر
حدیث و آنچه بدان تعلق دارد و از جمله آثار مهمه
بیان سبب نزول باشد * سبب نزول دو قسم است
قسمی آن است که حادثه واقع شد که در ان ایمان مومنان
و نفاق منافقان بر روی امتحان آمد چنانکه واقعه احد و احزاب اتفاق
افتاد حق تعالی مدح اینان و ذم آنان نازل ساخت تا
فیصل کرد میان دو فریق و درین بیان تعریضات بسیار
بخصوصیات این حادثه بظهور می رسد پس واجب است
که به کلام مختصر آن حادثه را شرح داده آید تا سوق آن کلام
بر خواننده روشن شود و قسمی آن است که معنی آیت بعموم
خود تمام است بغیر احتیاج دانستن حادثه که منشأ نزول واقع شده
است و حکم بعموم لفظ است نه خصوص سبب را آورده اند
مفسرین بقصد احاطه آثار مناسبه آن آیت یا بقصد بیان

باب چهارم

(۹۵)

قصد در عموم آن قصه را ذکر کردند این قسم را ذکر کردن
ضرور نیست پیش این فقیر محقق شده است که صحابه و تابعین
بود که نزلت الآیه فی کذا و کذا ای کنند و غرض ایشان
آن آیت بود در بعض حوادث که آیت آن
است خواه این قصه متقدم باشد یا متاخر
باشد یا جاهلی یا اسلامی تمام قیود آیت را در هر قصه
شد یا بعض آنرا و الله اعلم ازین تحقیق دانسته شد که
اجتهاد را درین قسم دخلی هست و قصص متعدده را آنجا
گنجایش هست پس هر که این نکته مستحضر دارد حل مختلفات
سبب نزول بادنی عنایت می تواند نمود و ازان جمله تفصیل
قصه است که باصل آن در نظم قرآن تعریضی رفته باشد
مفسران از اخبار بنی اسرائیل یا از علم سیر استقصای آن
قصه کنند و جمیع خصوصیات آنرا ذکر نمایند و این جا نیز تفصیل
آنچه در آیت تعریض ظاهر بآن رفته است بوجهی که داننده
لغت آنجا بستاده شود و تفحص آن نماید که آن بعهده مفسر
هست و آنچه خارج است ازین نکته مثل ذکر بقره بنی اسرائیل

کرده بود یا داد و یا بیان کتاب اصحاب کهف که ابتغ بود و یا حرز نقاطه
بالا یعنی است و تحایه آنرا اقبح می دانستند و از قبیل تغیرات و قائد
می شمردند و این جا نیز در نکته باید بخاطر نگاه اشت
درین باب ایراد قصص موعود است بی تعیین
جمعی از قدمای مفسرین آن تعریض
و محل مناسب آن تعریض فرض کنند و آنرا ادراک
تقریر کنند متاخران در شبهه افتند و چون اسالیب تقریر دران
زمان منقح نشده بود تقریر علی سبیل الاحتمال بتقریر بالجزم
بسیار است که مشتبه شود و یکی را بجای دیگر گیرند و این
امر مجتهد فیه است نظر عقل را درینجا گنجایش است و قیل و قال
را درین باب عنان کشاده است هر که این نکته یاد گرفته
بسیاری از مواضع اختلاف مذاهب فیصل می تواند کرد
و در بسیاری از مناظرات صحابه می توان دریافت که قول
نیست بلکه تفتیشی است عالی که بعض صحابه آن را بعض
بیان می آمدند بر شخص محل این تقریر حمل می کند قول ابن عباس رض
در آیه فامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین ...

باب چهارم

[illegible] (۹۷) ۱۰

[illegible] فی کتاب الله الا النسخ لکنهم ابوا الا الفصل

آنچه [illegible] آن است که این ذات بوجوب مسح

آیت [illegible] نیست آنچه پیش از

غسل است لیکن اینجا اشکالی را تقریر

[illegible] می شود باید دانست که علمای عصر در این تعارض

[illegible] کرام را مبارک می نمایند بعض آنکه بر حقیقت

[illegible] مطلع نبودند این را قول ابن عباس دانستند و مذهب

[illegible] دویم آنکه نقل از بنی اسرائیل

سبب است که در دین ما داخل شد بعد از آنکه لا تصدقوا

اهل الکتاب ولا تکذبوهم قاعده مقرر است پس در

[illegible] آمد یکی آنکه با تصریح [illegible] در سنت حضرت

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیان یافته شود مرتکب نقل از اهل

[illegible] چون نقل آیت ولقد فتنا سلیمان والقینا

[illegible] در سنت نبویه یافته می شود

[illegible] ترک انشاء الله و مواخذه بر این است مرتکب

[illegible] و چرا باید شد دویم آنکه [illegible] وری یتقلب

بقدر الضرورة را در نظر داشته که از ترجمه تعرض [illegible]
باید گفت تا بشهودت قرآن تصدیق کرده باشیم و اندراج وقایع
[illegible] باید کشید و در اینجا نکته ایست بدایت [illegible]
دانست که در قرآن عظیم گاهی [illegible]
در جائی باجمال و در جائی به تفصیل چنانکه [illegible]
ما لا تعلمون بعد از آن فرموده الم اقل لکم انی اعلم [illegible]
السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون
پس این مقوله همان مقوله متقدم است بنوعی از تفصیل پس
از تفصیل تفسیر این اجمال می توان دانست و از اجمال
به تفصیل می توان پی برد مثلا در سوره مریم قصه حضرت عیسی
علیه السلام اجمالا ذکر فرموده ولنجعله آية للناس ورحمة
منا وكان امرا مقضيا و در آل عمران [illegible] و رسولا الی بنی
اسرائیل انی قد جئتکم بآية من ربکم [illegible]
بشارت تفصیلی است و آن مقوله بشارت اجمالی [illegible]
[illegible] استنباط [illegible] که معنی آیت آن است که رسولا الی بنی
اسرائیل [illegible] بانی قد جئتکم و این همه [illegible] است

(۹۹)

... بیوطی اشاره
... قال فاذا یقال ... یقول الله الیکم
... دران هم شرح غریب است
... سیاق و سباق
... مناسب لفظا با اجزای جمله که دران واقع
است پس در این جانب ... را مدخل است و اختلاف
... در لغت عرب برای معانی شتی
آید ... استعمالات عرب و ... مناسبت سابق
ولاحق مختلف باشند لهذا اقوال صحابه و تابعین رض درین
باب مختلف شده هر یکی رای ... منصف را دو
بار شرح غریب می باید ... یکی ... لات عرب
... اقوی ... است و دیگر در مناسبت سابق
... اسناد احکام ... است
... استدلال و تفحص آثار فقیر درین باب
... کرده است که ... پوشیده نخواهد بود
... فی ... کتب علیکم القصاص فی

القتلى بمعنى تكافوا قتلى ويكى باد يارى دريكسد
شريك بودن حمل نمودماند نحم الانثى بالانثى
كشت ومركب نوجهاى كرباذن اثنا
نكرددمثا يسئلونك عن الاهله
الاشهر يعني اشهر الحج فقال في
دمثا هو الذي اخرج الذين كفروا من اهل الكتاب
من ديارهم لاول الحشر اي لاول جمع اليهود لقوله
تعالى وابعث في المدائن حاشرين وقوله تعالى وحشر
لسليمان جنوده واين باب قصه ثبيرا تعد است ودربيان
منت انوى وازان جا بيان ناسخ ومنسوخ است ودرين
ذوقه بايد دانست كه آنكه صحابه وتابعين نسخ را استعمال
مى كردند بر غير معنى كه مصطلح اصوليان است وآن قريب
است بمعنى لغوى كه ازاله است پس معنى
ايشان ازاله بعض اوصاف آيت متقدم آيت
انتهاى مدت عمل باشد يا صرف كلام از معنى متبادر او بغير
معنى متبادر يا بيان منفهم بودن قيدى يا تخصيص عام

باب پنجم

... در بیان ... مفسرین بر آن است ... ند

... ل را در آن جولانی است

... و آیات منسوخه را پانصد

... یکی ...

... اصطلاحی اصل در بیان آن

... اجماع سلف صالح یا اتفاق جمهور

... نسخ کرده اند ... نسخ قایل شوند و بسیاری

از فقهای ... این امر شده اند و ممکن که با صدق

... غیر ... ناسخ باشد با ... و آثاری که مبنی از نسخ

... است و ... شنیدن و شوار است و

... بیرون از این اقسام چیزهای دیگر است که آن را

... مناظره ... و استشهاد باین

... ایشان ... این آیت یا تلاوت آنحضرت

... این آیت ... طریق استشهاد در روایت

... آیت باشد در اصل معنی به طریق تلفظ بآن که

... آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا صحابه فصل

... این باب از ... استنباط احکام است

دراین باب بغایت متسع است دوقل راذوالتع بر خاطر
آیات وا قرشده است میدان واسع است واختلاف را
است واین فقیر را حصر استنباطات بر دو
اقسام بخاطر ریخته اند وآن متقابلهٔ آن ال
بسیاری از احکام مستنبطه دازان جو
فن است کثیر الشعب که شراح در شرح متون بکند
دران امتحان ذکاء ایشان باشد وتباین مراتب بسبب
آن بظهور آید صحابه باوجود عدم تنقیح قوانین توجیه دران جو
در توجیه قرآن سخن گفته اند وانکار آن کرده وحقیقت توجیه آن
است که اگر در کلام معنف صعوبت فهم حاصل شود شارح
توقف کند وآن صعوبت راحل نماید وچون اذهان خوانندگان کتاب
دریک مرتبه نیستند توجیه نیز دریک مرتبه نباشد توجیه نسبت
مبتدیان دیگر است وبه نسبت منتهیان دیگر بسا
دانجا طر رسد ومحتاج حل آن گردد ومبتدی غافل اند
وبکماله احاطهٔ آن نتوانند وبسا کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد نه بر ذهن
منتهی اما آنکه احاطهٔ جوانب از آن گروه آمدت محال جمع خواهد مگر

باب پنجم

می آید بعضی از این ایشان سخن می گوید پس در
... آن فرق است و
... احکام ... صورت های ... و ...
آن در آیات تذکیر بالا اسم تصویر آن
آن در آیات تذکیر با یام الله بیان
... بعض قصه بر بعض و انشای ... تعریض که در هر د قصه
... تذکیر بالموت ... تصویر آن صورت ها و تقریر آن
حالت ها از فنون توجیه است ترتیب آنچه بعید از فهم باشد
... در آن و قطع معارضه است در میان دو
... در تعریض ... میان منقول و معقول و تفریق
در میان ... و تطبیق در میان ... و بیان صدق وعده
... بیان ... و بیان کیفیت عمل آن حضرت
... وسلم چنانچه در قرآن عظیم مامور شدند با لجمله توجیه
... باز است و ... آن مقام ادا کرده نمی
... بیان کرده شود ... در حل
... سخن کشته آید و بعد از آن ... آن اقوال را ...

شود و آنچه متکلمان غلو می کنند از تاویل متشابهات و بیان
حقیقت صفات مذهب من نیست مذهب من مذهب
و ثوری و ابن مبارک و سایر قدما
متشابهات است بر ظواهر آن و
آن و در احکام مستنبطه ترجیح کردن
نمودن و دفع دیگر را بر انداختن و اختیار کردن برای
قرآنیه نزدیک من صحیح نیست می زعم که از قبیل تدبر القرآن
باشد طالب مدلول آیات باید بود و مذهب خود مدلول آیت را باید
گرفت گو هر که بآن رفته باشد موافق یا مخالف
از استعمالات عرب اول باید کرد و اعتماد و کاوش بر آثار
صحابه و تابعین باید نمود و در نحو قرآن خللی عجیب راه یافته است
و آن آن است که جماعه مذهب سیبویه را اختیار کرده اند
و هرچه موافق آن نیست آن را تاویل می کنند
بعید باشد این نزدیک من صحیح نیست اتباع اقوی
بسیاق و سباق باید کرد مذهب سیبویه باشد یا مذهب فراء
و در مثل و المقیمین الصلوة و المؤتون الزکوة

عثمان رضی الله عنه گفت انه ستقیمها العرب بالسنتها و تحقیق این کلمه نزدیک فقیر آن است که تلفظ نزد زمره مشهور و نزد زمره ایشان در عرب اول را در اثنای خطاب محاورات [illegible] شد که خلاف قاعده مشهوره بر زبان گذشتی [illegible] لغت عرب این نازل شد اگر احیانا بجای [illegible] تثنیه مفرد یا بجای مذکر مونث چه عجب [illegible] محقق است آن است که ترجمه والمقیمین الصلوة بمعنی مرفوع باید گفت والله اعلم ۞ واما معانی و بیان علمی است حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در عرف جمهور عرب مفهوم می شود علی الراس والعین و آنچه امر خفی است که به جز متعمقان آن فن کسی ادراک نکنند لانسلم که در قرآن مطلوب باشد واما اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان [illegible] تفسیر نیست بلکه نزدیک استماع قرآن [illegible] سالک [illegible] ظاهر می گردد در میان نظم قرآن و حالتی که [illegible] داده یا معرفتی که او را حاصل است متولد میشود چنانکه کسی قصه مجنون و لیلی بشنود و عشق خود را یاد کند [illegible] که در میان وی و میان محبوبه وی می گذرد مستحضر

ما زدودر ینجا فائده آیست هم آنرا باید دانست که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ازین اعتبار را تعبیر داشته اند و دران را اسلوک
فرموده اند تا سنت باشد علمای امت را در فتح طریق باشد علوم
موهوبه ایشان را مانند آنکه آیه فاما من اعطی واتقی
مسئله قدر تمثیل خوانده اند اگرچه معنی منطوق آیه آ
هر که این کار را کرده است او را راه جنت و هم تماهم
امداد آن عمل آورده است او را راه دوزخ و تعذیب
لیکن بطریق اعتبار توان دانست که هر کسی را برای حالتی
آفریده اند و آن حالت بروی جاری می کند من حیث یدری
او لا یدری پس باین اعتبار آیه را به مسئله قدر ربطی واقع
شد و همچنین آیه ونفس وما سواها معنی منطوقش آن است
که برتر و اثم مطلع ساخت لیکن حلق صورت علمیه بر و اثم را بآن بر
و اثم اجمالا در وقت نفخ روح مشابهتی است پس باعتبار
می توان باین آیه درین مسئله استشهاد کرد والله اعلم *
فصل غریب قرآن که در احادیث آنرا بمزید اهتمام و بسیار
وصل تخصیص کرده شده انواع است پس غریب در فن
تذکیر بآلاء الله آنست که جامع باشد جمله عظیمه را از صفات حق

مثل آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص و آخر سورهٔ حشر و اول سورهٔ مومن و غریب فن تذکیر بایام الله آیتی است که قصهٔ قابل الذکر در آن به بیان کرده شود یا قصه معلوم را به تفصیل هرچه آورد تا قصه عظیم الفائده را که محل اعتبارات بسیار ده شود لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قصهٔ موسی و حضرت خضر علیهما السلام فرموده آرزو کردم که موسی با خضر زیاده تر صبر کردی تا خدا تعالی بر ما قصهٔ آن ذکر فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و مابعد آن آیتی است که جامع باشد احوال قیامت را مثلا و لهذا در حدیث آمده است که هر که خواهد که قیامت را گویا به چشم خود می بیند گو سورهٔ اذا الشمس کورت بخواند و غریب فن احکام آیتی است که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعیین وضعی خاص مانند تعیین صد تازیانه در حد زنا و تعیین سه حیض یا سه طهر در عدهٔ مطلقه و تعیین حصص مواریث و غریب فن مخاصمه آیتی است که در آن سوق جواب بهجی غریب واقع شود که قاطع شبه بابلغ وجوه باشد یا منزدن کرده شود بیان حال این فریق به مثل واضح کمثل الذی استوقد نارا و هم چنین بیان شناعت عبادت اصنام و فرق در

مرتبهٔ خالق ومخلوق ومالک ومملوک با مسئلهٔ عجیبه بیان کرده شود
یا حبط اعمال اہل ریا و سمعه بالطبع وجوه بیان کرده آید و غرایب
قرآن در ابواب مذکوره محصور نیست لکن عجیب از جهت
بلاغت کلام و انیق بودن اسلوب آن باشد مثل سوره الرحمن
ولهذا آن را در حدیث عروس القرآن نامیده شده
از جهت تصویر صورت سعید وشقی باشد در حدیث آمده است لکل
آیة منها ظهر وبطن ولکل حد مطلع پس باید دانست که
این علوم پنجگانه چیزیست که مدلول کلام و منطوق آن باشد
وبطن در تذکیر بآلاء الله تفکر است در آلاء و مراقبهٔ حق است
و در تذکیر بایام الله معرفت مناط مدح وذم وثواب وعذاب
است از ان قصص و پند پذیر رفتن و در تذکیر بالجنة والنار
ظهور خوف ورجا و آن امور را ای العین ساختن و در آیات
احکام استنباط احکام خفیه بفحاوی و ایماآت و در مخاصمه
فرق ضاله معرفت اصل آن قبایح و لاحق ساختن مثل آن
آن و مطلع ظهر معرفت لسان عرب و آثار متعلقه بفن تفسیر
و مطلع بطن لطف ذهن و استقامت فهم بانور باطن و حالت
سکینه است. والله اعلم ۰ فصل از علوم وهبیه در علم تفسیر

باب چهارم

هم گمان اشارت کردیم تاویل قصص انبیا است علیهم السلام
و فقیر برای این فن رساله تالیف کرده است مسمی به تاویل
الاحادیث و مراد از تاویل آن است که هر قصه که واقع شد
مبدء و ... شد از استعداد پیغامبر و قوم او و از تدبیری
که در آنوقت خواسته است و گویا باین معنی
اشاره شده است در آیه ویعلمک من تاویل الاحادیث
دیگر فتح علوم خمسه که منطوق قرآن عظیم بیان است و استانی
از آن باب ذو اول رساله گذشت فایر جمع دیگر ترجمه بزبان
فارسی بوجهی که مشابه عربی باشد در قدر کلام و در تخصیص
و تعمیم وغیر آن و آنرا در فتح الرحمن فی ترجمة القران ثبت
نموده ایم هر چند در بعض مواضع بسبب خوف عدم فهم ناظران
بدون تفصیل آن شرط را ترک کرده باشیم دیگر علوم خواص
قرآن است مطابق جماعه در خواص قرآن تکلم نموده اند بدو وجه
بوجهی شبیه بدعا مانند و بوجهی که بسحر مانند استغفر الله منه و این فقیر را
زیاده از آنچه منقول است بابی فتح نموده اند و یکبارگی اسمای
حسنی و آیات عظمی و ادعیه متبرکه را در کنار من نهاده اند که این
وظیفه کاست در تصریف ایام آیتی و اسمی و دعائی مشروط است

بشر دلی که در قاعده نمی گنجد بلکه قاعدهٔ آن انتظار عالم غیب است
چنانکه در حالت استخاره می باشد تا از عالم غیب کدام آیت را
اشاره می رود بیان آیت. و اسم را بر طوری از اطوار متقرره نزدیک
اهل این فن تلاوت باید کرد و این است آنچه در رسالهٔ
ایراد آن کرده بودیم الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا
یکی از خادم و ابیه که برین ضعیف نزدیکی فرموده حل معنی فرق بخار
قرآن است و آن موقوف بر تمهید مقدمه است باید دانست
که حروف تهجا که اصول کلمات عرب است هر یکی را از آن
معنی هست بسیط که از غایت نازکی تعبیر از آن بغیر رمز ایما
نمی توان کرد و از همین جاست که بسیاری از مواد متقاربه تنفع
یا متقارب می باشند در معنی مانند آنکه اذکیا از اهل ادب ذکر
کرده اند که هرجا نون و فا جمع شده است دلالت می کند بر معنی
خروج بوجهی از وجوه مانند نفر و نفث و نفخ و نفح و نفق و نفد و نفذ
و هرجا فا و لام جمع شده است دلالت می کند بر معنی شگافتن مثل
فلق و فلح فالج و فلذ فلذ و از همین جا است که اذکیا از اهل ادب
می دانند که حرب بسیار است که یک کلمه را از وجوه بسیار
نطق کنند به تبدیل حروف متقاربه مثل دق و دک و لج و لز با لجا

شواهد این معنی بسیار است و مدار این بحث مقصود و تنبیهی است لاغیر و این همه لغت عرب است اگرچه عرب فهم به تنقیح آن نرسیده و نخواهد نیز ادراک آن نکند چنانکه مفهوم تعریف جنس ... اگر از عرب فهم به پرسی بر تنقیح حقیقت آن قادر ... اعمال اینها می کند باز موشگافان کلام عرب نیز بر یک ... بعضی ... است در ذهن از بعض بسا مفهوم که جمعی آنرا تنقیح کردند و دیگران به تنقیح آن نرسیدند و این علم نیز از لغت عرب است اما و مدت اکثر موشگافان از تنقیح آن مفهوم قاصر است پس حروف مقطعه اسمای سور اند بآن معنی که مجملا دلالت می کند بر آنچه مفصلا در سوره مذکور می شود شبیه بآنکه نام کتابی چیزی مقرر کنند که حقیقت آن کتاب را پیش ذهن سامع واضح گرداند چنانکه بخاری کتاب خود را بجامع الصحیح المسند فی حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نام کرده است پس معنی الم این است غیب غیر متعین متعین شده به نسبت عالم شهادت که متنفس است زیرا که همزه و ها هردو به معنی غیب اند الا آنکه ها غیب این عالم است و همزه غیب عالم مجرد و لهذا در وقت استفهام ام او ام می گویند و در

وقت علاف او زیرا که امر مستتم غیر امر منتشر است و آن غیب است نسبت متعین و هم چنین متردد فیه غیب آسنت و دو از امر بمرد نیازه کند تا دلالت کند بر آنکه صورتی منتشر ادبست است که تحت پیش فلان ماه میا شد و در غمایم ... از اختیار ... اند زیرا که غیب این عالم است و متعین دانی الجمله شده و لام به معنی تعین لهذا در وقت ... لام زیر ... کرد و میم چون بر روشنت بآن مجتمع می شود دلالت می کند بر تنزل متد نفس که حقایق شی در آن مجتمع شدند و مقید گشتند و از فضاء تجرد بحبس تقید و تحیز افتادند پس الم کنایت از فیض مجرد است که بعالم تحیز در آمد و بحسب عادات و عادم ایشان متعین شدند و تسود تهب ایشان را ابتد کیر متجلی گردد و اقوال فاسده و اعمال کاسده را به محاجه و تحدید برد اثم محض در نمود و تمام سود و شرح و بیان آن است و الوش الم است الا آنکه یرا بر تردد دلالت می کند یعنے غیبی که متعین شد بدنفس باز مرة دیگر بتدنس در آمد و متعین شد و سیم یاد نیز هم چنین و این کنایه است از علوم متادمه بتباحثهای بنی آدم متادمه بعد متادمه و آن صادق است بقصص انبیاء و مقالات ایشان

باب چهارم

(۱۱۳)

شرح تبیان اغری و به سوال او جواب بگرد و قاف و دنا و برد و عبارت است از حرکت ارتفاع از عالم دنیس بعالم متعالی الا آنکه دلالت دن کند بر عظم و فخامت یا انوثت و تدنس آن متحرک دلالت وسین دلالت بر سریان و متلاشی شدن ... آفاق پس ... مقامات انبیا است که آثار متوجه شدن ایشان است ... اعلی که صورت عینی پیدا گردد درین عالم به بیان اجمالی و مذکور شدن در کتب و مانند آن وطلسم مقامات انبیا که آثار حرکات و فاتحه ایشان که ساری شد در عالم متدنس و پراکنده گشتند در آفاق و دنا همان هاست که معنی ... گفته شد الا آنکه چون شعشعانی وظهوری و تمیزی داشته باشد او را اینجا تعبیر کند پس معنی ... اجمالی است نورانی و متشعشع که درپیوست بخصایص عالم متدنس از عقاید باطله و اعمال فاسده و این کنایه است از رد اقوال ایشان وظهور جور شبهات و مناظرات وعادات ایشان و عین دلالت میکند بر ظهور شعشعانیه و متعین شدن و قاف مثل سیم دلالت میکند بر عن عالم لیکن از جهت قوت وشدت و میم از جهت اجتماع صور در وی وتراکم آن پس عشق

حق منتشع است ساری شده در عالم و نفس و نون عبادت است
از نوریکه در نجاست ساری و پراکنده شود مانند حالتی که در وقت
صبح صادق یا نزدیک غروب شمش می شود و لهذا همچنان که
در یا نورانیت کمتر فهمیده میشود به نسبت نون و لعیه
پس یس کنایه از معانی است که ...
ایشی که پیدا شد نزدیک تو به اشیاء پروردگار خویش جبلی و کسبا
و حق توئی و شدنی و کرهی که در این عالم متعین شد چنانکه کسی گوید
مری قصد من این ذات است که درین عالم پیدا شد و از جهت
کسر و مصدر دلک مثل ذات است الا آنکه معنی قوت کمتر از
قاف فهمیده میشود پس معنی کیفیعص عالم مانند ... فلانی
است که در و متعین شد بعض علوم متشعشعه نزدیک رجوع پروردگار
اعلی بالجمله معنی این کلمات را بطریق ذوق فهمانند و آن معانی
اجمالیه را بجز این کلمات که به تحریر در آمد تقریر کردن مقدور
نیست هر چند این کلمات وافی بکنه آن نیستند بلکه مبائن اند من
وجه دون وجه والله اعلم بالصواب
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

